



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



کنفرانس دانشمندان بغداد

یا ترجمه

مؤلفر علماء بغداد

بفلم : حجة الاسلام

عاج نیند بایت اند سترگی جر قوی ای

اح فها نی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راهي به سوي حقيقت (ترجمه موتمر علماء بغداد)

نويسنده:

مقاتل بن عطيه

ناشر چاپي:

عطر عترت

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	کنفرانس دانشمندان بغداد ، یا، ترجمه موتمر علما بغداد
۹	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه مترجم
۱۰	اشاره
۱۲	خواجه نظام الملک
۱۸	ملک شاه سلجوقی:
۲۰	مقدمه مؤلف
۲۱	ورود عالم شیعه
۲۲	آیا شیعه کافر است؟
۲۳	سؤال ملک از خواجه
۲۴	قضیه شیعه و سنی
۲۶	باید جلسه تشکیل شود
۲۹	شرایط جلسه و افتتاح آن:
۳۰	عالم بزرگ شیعه و أهل سنت و معنی شیعه
۳۲	آیا شیعه صحابه را کافر می دانند؟
۳۳	سبّ و لعن صحابه
۳۳	سب و شتم صحابه موجب کفر نیست
۳۵	لعن رسول خدا ص بر متخلفین لشکر اسامه
۳۷	پس چرا معاویه کافر نیست؟
۳۸	قرآن در زمان پیغمبر جمع شد
۳۹	عقیده شیعه درباره قرآن
۴۰	تعیین خلافت خلفاء
۴۱	گفتار ابو بکر و عمر

- ۴۳ خلیفه پیغمبر ص فقط علی ع است
- ۴۷ عقیده بتحریف قرآن
- ۴۹ آیات: غرانیق
- ۵۰ اهل سنت می گویند: خدا جسم است
- ۵۱ ابو هریره کذاب و جاعل حدیث
- ۵۳ قرآن محکم و متشابه دارد
- ۵۵ عقیده بظاهر قرآن
- ۵۶ جبر در اعمال
- ۶۰ پیغمبر در نبوت خود شک داشت؟
- ۶۱ پیغمبر عایشه را بدوش خود گرفت
- ۶۴ معنی: «عبس و تولى»
- ۶۵ گفتگو با دانشمند مسیحی، در معنی: آیه
- ۶۷ ایمان سه خلیفه
- ۷۰ ابو بکر از اسامه تخلف کرد
- ۷۱ شک عمر در نبوت پیغمبر
- ۷۱ قضیه حدیبیه
- ۷۶ ازدواج عثمان با رقیه و ام کلثوم
- ۷۷ عایشه دشمن سرسخت عثمان بود، و رفتار او با صحابه
- ۷۸ ابو ذر غفاری
- ۷۹ اموال عثمان
- ۸۱ شوری برای خلافت عثمان
- ۸۳ عشره مبشره
- ۸۴ گفتار پیغمبر ص درباره علی ع و مدارک آن از کتابهای اهل سنت ۶
- ۸۷ طلحه و زبیر
- ۹۱ آیا صحابه عادل بودند؟
- ۹۲ خلافت خلفاء

- ۹۳ اشتباه در تعیین خلیفه
- ۹۵ خلافت علی ع
- ۹۸ موارد تقدم علی ع
- ۱۰۲ ابو بکر گفت: ان لی شیطانا یعتبرینی
- ۱۰۴ عمر رد قول پیغمبر کرد
- ۱۰۵ متعه، و عمره و حج تمتع مدارک متعه
- ۱۰۶ عمر با تحریم متعه ترویج زنا نمود مدارک آن
- ۱۰۹ متعه در زمان رسول خدا ص
- ۱۱۰ حلال محمّد حلال الی...
- ۱۱۲ زنان فقیر جوان و بیوه
- ۱۱۴ عمر گفت: متعتان کانتا...
- ۱۱۵ گفتار شیخ حسن قاسمی
- ۱۱۶ فتوحات عمر
- ۱۲۰ فتوحات علی ع
- ۱۲۱ بدر، و خیبر، و حنین، و احد، برز الایمان
- ۱۲۲ ضربه علی... مدارک آن
- ۱۲۳ اعمال ابو بکر
- ۱۲۳ قضیه مالک و خالد
- ۱۲۷ ایمان ابو طالب
- ۱۲۸ عقیده اهل سنت درباره ابو طالب
- ۱۳۰ اشتباه ابو بکر
- ۱۳۱ اسائه ادب ابو بکر بحضرت زهراء ع
- ۱۳۲ عمر دستور زدن داد مدارک آن
- ۱۳۴ علت شهادت حضرت زهراء ع
- ۱۳۵ ان الله یرضی لرضا فاطمه مدارک آن
- ۱۳۷ عمر و ابو بکر نباید نماز بخوانند

- ۱۳۸ قضیه فدک
- ۱۴۰ خلفاء پیغمبر دوازده نفر بودند
- ۱۴۲ اسامی ائمه ع مدارک آن
- ۱۴۴ عمر امام زمان عج
- ۱۴۵ پیغمبر بشارت از امام زمان داده
- ۱۴۵ آیا حفظ عقیده مردم مقدم است؟
- ۱۴۷ نماز تراویح و بدعتهای عمر
- ۱۴۷ الصلاة خیر من النوم
- ۱۵۰ رؤسای مذاهب اهل سنت
- ۱۵۱ مذهب جعفری
- ۱۵۲ تقلید کورکورانه
- ۱۵۳ من مات و لم يعرف امام زمانه
- ۱۵۶ ملکشاه اظهار تشیع می نماید
- ۱۵۸ گفتار نظام الملک درباره تشیع
- ۱۵۹ بعضی از علما و سران لشکری و کشوری و منشیان اهل تسنن شیعه می شوند
- ۱۶۰ تصمیم بر شهادت ملکشاه و خواجه نظام الملک
- ۱۶۱ گفتار: مقاتل بن عطیه
- ۱۶۴ فهرست
- ۱۷۰ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن عطیه، مقاتل، - ق 505

عنوان قراردادی: [موتمر علماء بغداد (فارسی)]

عنوان و نام پدیدآور: کنفرانس دانشمندان بغداد، یا، ترجمه موتمر علما بغداد/ [ترجمه] بقلم هدایت الله مسترحمی جرقویه ای اصفهانی

مشخصات نشر: قم: هدایت الله مسترحمی، 1402ق. = 1361.

مشخصات ظاهری: ص 160

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر: ترجمه موتمر علما بغداد

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: مسترحمی، هدایت الله، 1311 -، مترجم

رده بندی کنگره: 4/BP228/الف2م 8041 1361

رده بندی دیویی: 297/479

شماره کتابشناسی ملی: م 71-5131

ص: 1

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى أرشد العقول الى توحيده وهداها، وأبطل ببراھين الحق شبه الباطل و محاهها، و ثبت الايمان فى قلوب ذوى الايقان كما أثبت الأرض بالجبال و أرساها، و أضلّ عقول الكافرين و أعمى بصائر المنافقين فأدبرت عن الايمان فلم تجبه اذا دعاها،

و الصلّاة و السّلام على سيّدنا و نبينا خير الخليقة و أزكاها محمّد المصطفى الذى خصّه الله بأسمح الشرائع و أسناها، و على آله الذين هم قرّروا قواعد الملة و شيّدوا بناها، و أزالوا ظلم الشرك و محاهها؟.

سيّما على مولانا و امام زماننا المهدي هذه الامّة، المخصوص بعلو الرتبة و أجلاها عجل الله تعالى فرجه.

و الجحيم لمن يسمع المواعظ و يرى العبر و كأنّها

لا يسمعها ولا يراها، ولمن كان في ميادين الغفلات تلعب وبالشهوات تتلاهي.

أما بعد، چنین گوید: این خدیمه اهل علم و فضل و دین: حاج سید هدایت الله مسترحمی حسن آبادی جرقوبه ای اصفهانی عفی عنه، طبق امر مبارك حضرت آیه الله العظمی آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی مدّ ظلّه العالی، کتاب: (مؤتمر علماء بغداد) تألیف مقاتل بن عطیّه را با مقدمه وجود مقدّس ایشان برای بار سوّم در بیست هزار جلد تجدید طبع نمودم، که: بار دوّم آن در بیروت، و مرتبه اوّل در پاکستان بچاپ رسیده بود از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه: راجا، در شهر محمودآباد هند، و سپس طبق خواسته بسیاری از مؤمنین، و دستور حضرت آیه الله العظمی مرعشی دامت برکاته آن را ترجمه نمودم بتوفیق الهی، و خوش داشتم برای اطلاع برادران دینی مختصر شرحی از زندگانی

ص: 3

خواجه نظام الملك و ملكشاه سلجوقى را در حدود اطلاعاتم در مقدمه كتاب بنويسم. زيرا ممكنست در حدّ خود خدمتى باشد باهل علم و فضل و دانش؟

خواجه نظام الملك

خواجه نظام الملك: أبو على، حسن بن على بن اسحاق بن عباس طوسى، مشهور به خواجه نظام الملك أهل اطراف سبزوار (بيهق) متولد 410 كه 11 ساله بود از حفظ قرآن فارغ شد، پس از طى مراحل دوران تحصيلى گوى سبقت را از ديگران گرفته، و در صنوف فضائل و فنون كمالات شهره آفاق گرديد، و همواره در رعايت علماء و مراعات فقراء و نشر خيرات و اشاعه مبرّات دقيقه اى فروگذار نمى كرد، مدت 28 سال تقريباً در زمان الب ارسلان و ملكشاه، رئيس الوزراء بود، و حقاً وزيرى نيكو سيرت و با كفايت و با تدبير بود، و باتفاق مورّخان همانند او بسيار كم ديده شده.

و در غالب شهرها به بنياد مساجد و مدارس اقدام مى كرد، از آن جمله: در طوس، هرات،

ص: 4

نیشابور، اصفهان، بصره، بغداد، مدارس بنام: نظامیه ساخت، که مشهورترین آنها نظامیه بغداد است، و قرن‌ها دانشگاه اسلامی بود، و مدّتی تدریس در آن مدرسه را بغزالی صاحب احیاء العلوم واگذار کرده بود، و مدّتی بأبو الخیر شافعی قزوینی أحمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی، مؤلف: التبیان فی مسائل القرآن، و حظائر القدس که 64 اسم برای ماه رمضان در آن نوشته، و خصائص السواک، و مفاتیح العظیّات، واگذار نمود.

و بناهای مفصّل در اصفهان که پایتخت ملک‌شاه بود و عالی قاپو و مدرسه نظامیه در محلّه دار البطیخ بنا نمود، و علم سیاق و طریق دفترداری، و تاریخ جلالی از ابتکارات او است، و کتاب: وصایا و سیاستنامه، از تألیفات او است، و شعراء در مدحش قصیده‌ها گفته، و علماء و فضلاء بنام او کتابها نوشته اند، از جمله: معین الدّین

ص: 5

أبو نصر أحمد بن عبد الرزاق طنطرائي قصيدة اى عربى بنام: قصيدة طنطرائيه در مدح او سروده كه اصل نسخه خطى آن در كتابخانه قدس رضوى عليه السلام مشهد به شماره: 4854 موجود است.

نظام الملك علاوه بر سلطه كاملش در نثر در سرودن شعر نيز بهر دو زبان عربى و فارسى بهره وافرى داشت از جمله اشعار فارسى او درباره توصيه پسر خود به ملك شاه

يك چند به اقبال تو اى شاه جوانبخت

گرد ستم از چهره ايام ستردم

منشور نكونامى و طغراى سعادت

پيش ملك العرش بتوقيع تو بردم

چون شد ز قضا مدت عمرم نود و شش

اندر سفر از ضربت يك كارد به مردم

بگذاشتم آن خدمت ديرينه به فرزند

او را بخدا و به خداوند سپردم

ص: 6

و از اشعار عربی او است:

بعد الثمانین لیس قوّة

قد ذهب شرة الصبوة

کأنتی و العصا بکفی

موسی و لکن بلا نبوة

و آخر عمر معزول گشت بمکر و حيله ترکان (زییده) خاتون دختر پادشاه ما وراء النهر و همسر ملکشاه؟.

و در روز دهم ماه رمضان سنة 485 هجری در نواحی صحنه کرمانشاه جوانی اسماعیلی مذهب بنام ابو طاهر ایوانی از فدائیان حسن صباح که لباس صوفیان داشت. و بعنوان تقدیم نامه عرض حال به او نزدیک شده بود کاردی زد، و متأسفانه اثر کرد و از دنیا رفت، و جنازه او را باصفهان بردند و در مدرسه نظامیه خود او به خاک سپردند، و شعراء در مرثیه او اشعاری سرودند، از جمله مقاتل بن عطیه (دامادش) که اشعاری سروده، از جمله آنها:

ص: 7

كان الوزير نظام الملك لؤلؤة
نفيسة صاغها الرحمن من شرف
عزّت فلم تعرف الأيام قيمتها
فردّها غيرة منه الى الصّدف
اختار مذهب حقّ في محاوره
تبدى الحقيقة في برهان منكشف
دين التشيع حقّ لا مرأى له
وما سواه سراب خادع السجف
لكنّ حقدا دفينا حرّ كوه له
فبات بدر الدجى في ظل منخسف
عليه ألف سلام الله تاليه
تتري على روحه في الخلد و الغرف
و حكيم أنورى در مرثيه او اين رباعى را گفته:
حامى جهان، ز جور أفلاك، برفت
بنياد نظام، عالم خاك، برفت
اورفت و سعادت از جهان پاك برفت
توز هر زمانه خور، كه تريك برفت

در منتخب التواریخ از کتاب حبیب السیر نقل می کند که: خواجه مجله ای (شهادت چهل مؤمن) نوشت و شهادت بزرگان را در آن درج نمود، و وصیت کرد که در جوف کفنش با او دفن کنند، از جمله شیخ أبو اسحاق شیرازی نوشت (خیر الظلمة حسن، کتبه أبو اسحاق)، خواجه که توقیع او را که دید گریه کرد و گفت: سخن راست اینست، و بعد از شهادتش بزرگی او را در خواب دید، از حالش پرسید؟ گفت به واسطه سخن و کلمه راستی که شیخ أبو اسحاق نوشت، خداوند مرا آمرزید.

و از کتاب زینة المجالس نقل کرده: هرگاه تحفه به مجلس خواجه نظام الملك می آوردند، خواجه آن را به حضار قسمت می نمود، روزی باغبانی سه دانه خیار نارس نزد وی آورد، خواجه هر سه دانه را خورد، و فرمود: هزار درهم به او بدهند، سؤال نمودند (چرا تقسیم نکردید؟) گفت: آن خیارها تلخ بود، ترسیدم اگر به دیگری بدهم، طاقت نیاورد، و اظهار کند و این بیچاره خجالت بکشد.

و از روضة الانوار نقل می کند که: بسطان ملکشاه گفتند: نظام الملك در هر سال از خزانه نهصد هزار خلعت بعلماء و صلحاء و زاهدان و عابدان می دهد، و شما را از آن نفعی نیست، و به آن مبلغ

لشکر جزّاری می توان فراهم نمود، سلطان ملک‌شاه این سخن را به خواجه گفت، خواجه فرمود: به این زر می توان لشکری ترتیب داد، که ایشان دشمنان را به شمشیر يك ذرعی و تیری که رفتش سیصد ذرع باشد دفع کنند، و من به این زر برای تو لشکری ترتیب دهم که از اول شب تا صبح دستها بدعا بلند کنند به درگاه الهی، شمشیر همّت بآبر برسانند، و تیر دعا از هفت آسمان گذرانند، و لشکر و من و تو در پناه ایشانیم، سلطان گریه کرد، و او را تحسین نمود

و نیز نقل می کند که: خواجه بسیار نقل حدیث می کرد، و می گفت: من می دانم که قابل این نیستم، می خواهم خودم را داخل در قطار نقله حدیث بنمایم،

ملك شاه سلجوقي:

سلطان جلال الدّین ملک‌شاه بن آلب أرسلان محمّد بن داود بن میکائیل بن سلجوق، بزرگ ترین و سومین - سلاطین سلاجقه است، 17 ساله بود که به سلطنت رسید و اصفهان را پایتخت خود قرار داد، و بعد از بیست سال سلطنت در: 15 شوال 485 قمری پس از 18 روز از قتل خواجه نظام الملک، بدرود زندگی گفت، و در پاچنار اصفهان محله: دار البطیخ، در: مقبره نظام الملک به خاک سپرده شد، و پادشاهی سلجوقیان در عهد او به

منتهای وسعت و عظمت رسید، که از سر حدّ چین تا مدیترانه، و از شمال بحیره خوارزم و دشت قیچان تا ماورای یمن، بنام او خطبه می خواندند(1).

و از کارهای زمان این پادشاه، به همت و راهنمایی نظام الملك اقدام بطرح و اصلاح تقویم، و بستن زیجی است در اصفهان، در سال: 467، که در آن انجمن ابو الفتح حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری و عبد الرحمن خازنی، و شش نفر دیگر شرکت داشتند، و این تاریخ را بنام ملکشاه، تاریخ: جلالی، نامیدند..

این بود مختصر تحقیقی از کتابهای: منتخب التواریخ، حبیب السیر، تاریخ نگارستان، الکنی و الألقاب، وقایع الأيام قمی، ریاض السیاحة، وقایع السنین و الأعوام، أحسن التواریخ، عالم آرای شاه اسماعیل، بیست مقاله تقی زاده، تاریخ فخری، تاریخ ادبیات ایران، هدیه العارفین (متمم کشف الظنون) مسترحمیست

ص: 11

1- - حاج فرهاد میرزا در: زنبیل، ص: 191، گوید: ألب أرسلان، بفتح همزه و سکون لام و پاء فارسی، و فتح همزه و سکون راء مهمله و فتح سین مهمله و لام و ألف و نون، و ألب در لغت ترکی به معنای: خشمناک و أرسلان بمعنی: شیر، است

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وحده، والصلاة والسلام على من بعث رحمة للعالمين، محمد النبي العربي، وآله الطيبين الطاهرين، و
على أصحابه المطيعين.

و بعد: کتابی که در مقابل دیدگان مبارک شما قرار گرفته، ترجمه کتاب عربیست بنام مؤتمر علماء بغداد تألیف مقاتل بن عطیه داماد نظام
الملك طوسی، و هم چنانکه خواهید خواند، مناظره ایست بین علمای شیعه و علمای اهل سنت، و اجتماع و مناظره ایشان بأمر سلطان
ملك شاه سلجوقی، و زیر نظر وزیر دانشمندش نظام الملك بوده

و قضیه چنین است که: ملكشاه سلجوقی متدین بدین مبین اسلام و از فرقه اهل سنت بوده، لكن همانند بعضی از رهروان مذهبش، كوردل
و متعصب نبوده که كوركورانہ و چشم بسته، مخالفت با عقل سلیم و وجدان نماید و دنبال رو پدران و اجداد بیراهه رو خود باشد، بلکه
پیرو عقل و وجدان

و دوستدار علم و علماء بوده، و در عین حال بسیار شائق به کارهای سرگرم کننده و مخصوصاً علاقه مند به شکار حیوانات و پرندگان و ماهی بوده.

و وزیرش نظام الملک أبوعلی: حسن طوسی، از اهل طوس (خراسان) ایران، و مردی: عالم، دانا، فاضل، زاهد و حقاً روگردان از دنیا، دارای اراده قوی، و محبت زیاد به خاندان عصمت علیهم السلام داشت، و دوستدار علم و اهل آن بود، به طوری که پیوسته در جستجوی فرصت مناسبی بود برای اشاعه دین و نشر علوم، بهمین منظور مدرسه نظامیه را در بغداد بنا نمود، و برای دانشجویان دینی شهریه و حقوق ماهانه مقرر داشت، و همیشه یار و یاور فقرا و تهی دستان و افراد کم در آمد بود و توجه کامل مبذول می داشت

ورود عالم شیعه

روزی یکی از علمای بزرگ شیعه بنام: حسین بن علی علوی، وارد شدند بر ملکشاه سلجوقی، و ساعتی نشستند و در موضوعی سخن گفتند و بعد خارج شدند، پس از خروج ایشان از نزد سلطان، یکی از اهل سنت که حاضر در مجلس و ناظر

گفتگو بود، آن جناب را سخریّه و استهزاء و بدگوئی کرد!!

ملك با تعجب پرسید: برای چه بدگوئی و استهزا نمودی مرد سنّی معروض داشت: مگر سلطان او را نمی شناسد؟! او مردیست از كفّار که خداوند آنان را غضب و لعن فرموده

آیا شیعه کافر است؟

ملك با تعجب پرسید: چگونه کافر است؟ مگر مسلمان نیست جواب داد: نه، هرگز، مسلمان نیست، بلکه شیعه است،

ملك پرسید: شیعه یعنی چه؟ مگر آنان يك فرقه از:

هفتاد و سه فرقه های مسلمانان نیستند؟!

مرد سنّی - نه، آنان اعتراف به خلافت أبو بکر و عمر و عثمان ندارند.

ملك پرسید: آیا ممکنست مسلمانی باشد و معترف به زعامت و رهبری این سه نفر نباشد؟!

مرد سنّی: بلی، ایشان شیعه ها هستند.

ملك گفت: اگر اعتراف به زعامت و رهبری این سه نفر أصحاب (پیغمبر، ص) ندارند چگونه ایشان را مردم بنام مسلمان می نامند؟!

مرد سنّی - بهمین جهت بعرض رسانیدم که جزو کفار هستند

ملك اندکی سر در گریبان فکر فرورد، و سپس گفت: ما ناچاریم نظام الملك را احضار نمائیم تا موضوع بررسی و روشن و از هر جهت کشف گردد، و بلافاصله دستور حضور وزیر داد، به اطلاعش رسانیدند، نظام الملك وارد (و تحیت ظاهری انجام) شد، و اجازه گرفت و نشست.

سؤال ملك از خواجه

ملك از حال شیعه سؤال کرد و گفت: آیا مسلمان هستند! نظام الملك گفت: أهل سنّت اختلاف دارند درباره شیعه، بعضی گویند: مسلمانند، زیرا: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله - می گویند، نماز می خوانند، روزه می گیرند، و طایفه ای گویند کافرند.

ملك از: آمار و عدد شیعه پرسش نمود؟ نظام الملك گفت: عدد ایشان را کاملا و بطور دقیق نمی دانم، و لکن نصف مسلمین را تقریبا تشکیل می دهند.

ملك گفت: آیا امکان دارد نصف مسلمانان کافر باشند؟ نظام الملك جواب داد: آری، بقول کسی که کافر بداند، و

ص: 15

لکن من آنان را کافر نمی دانم.

قضیه شیعه و سنی

ملك گفت: می توانی علمای شیعه و علمای تسنن را حاضر گردانی تا بحث و بررسی شود و واقعیت مطلب روشن گردد

وزیر: (نظام الملك) - این امریست بسیار مشکل و (از جهتی) بر سلطان و مملکت سخت می ترسم.

ملك: چرا؟ و برای چه می ترسی؟؟!

وزیر: زیرا قضیه شیعه و سنی قضیه ساده و بی اهمیت و روشنی نیست، بلکه قضیه حق و باطل است که به واسطه آن جنگها و کشتارهای بسیار بوقوع پیوسته! و خونهای بسیار ریخته شده، و زنان زیادی اسیر گشته و فرزندان بی حد یتیم و بی سرپرست مانده اند، و اموال و کتابخانه های زیادی به آتش کشیده شده، و تألیفات و کتابهایی از طرفین در این موضوع نوشته و تألیف گردیده

ملك جوان، سخت در تعجب شد از این قضیه، و مختصر فکری کرد و گفت: ای وزیر، تو خوب می دانی که خداوند نعمتی بزرگ بمن عنایت فرموده، و مملکتی پهناور

ص: 16

و لشکری بی شمار برای من مهیا ساخته، و ما ناچاریم که خدا را در مقابل این نعمت بزرگ شکر کنیم، و شکر ما آنست که در همین زمان در جستجوی حقّ و حقیقت باشیم، و گمراهان را به راه راست هدایت و رهبری نمائیم، و بطور مسلّم و علی التحقیق یکی از این دو فرقه (شیعه، سنّی) بر حقّ و دیگری باطلست بنابراین بر ما حتم و لازمست که راه حق را بشناسیم و متابعت آن کنیم، و باطل را بشناسیم و رهایش سازیم و دوری نمائیم،

و توای وزیر: باید مجلسی تشکیل دهی از علمای شیعه و سنّت، و رؤساء، و امراء لشکری، و کشوری، و نویسندگان و منشیان، و سایر ارکان دولت، و در آن جلسه بحث و گفتگو شود، تا اگر دیدیم حقّ با اهل سنّت است شیعیان را باجبار بمذهب اهل سنّت درآوریم و معتقد سازیم.

وزیر: پرسید: اگر شیعیان مذهب اهل سنّت را قبول نکردند و معتقد نشدند چه خواهی کرد؟؟؟.

ملك: بلاد رنگ و بدون فکر گفت: آنان را می کشیم!

وزیر: آیا ممکن (و عاقلانه و صحیح) است که ما بکشیم

ملك: پرسید: پس راه علاج و حلّ مطلب و كشف موضوع چیست

وزیر: باید مطلب بکلی ترك و نادیده گرفته شود، و پیرامونش فکر نشود، زیرا برای ما غیر از این راهی نیست.

گفتگوی ملکشاه، و حکیم دانشمند، نظام الملك، بهمین جا خاتمه یافت، لکن سلطان شب را با تفکر و تحیر و سرگردانی بسر برد، به طوری که خواب و استراحت از او سلب گردید، و هر لحظه در این فکر بود که چگونه می توان این امر مهمّ بزرگ قابل توجه را اصلاح نمود و حقیقت را یافت؟؟؟؟.

باید جلسه تشکیل شود

چون صبح شد نظام الملك را طلبید و گفت می نگرم که صلاح و بسیار بجا است، علمای فریقین را در يك جا دعوت نمائیم (تا با یکدیگر گفتگو نمایند) و ما در خلال گفتگو و مناقشه و دلیل و برهانهایی که هر يك برای حقانیت خود می آورند، راه حق را دریابیم، و بفهمیم که حق با کدامیک از دو طرفست، اگر مشاهده نمودیم حق با مذهب اهل سنت است، تمامی شیعیان را با نرمش و آرامش، و نصیحت توأم با ملایمت، دعوت

بمذهب أهل سنت خواهیم کرد، و آنان را با ثروت و ریاست و جاه و مقام ترغیب و تشویق بنمائیم، و عزّتی بدهیم آن چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می داد برای تألیف قلوب و کشاندن دل‌های غیر مسلمان بسوی دین، تا با این عمل در حدّ و توانائی خود خدمتی باسلام و مسلمین کرده باشیم، و به نوبه خودمان وظیفه مذهبی را انجام دهیم

وزیر: - گفت بسیار نظر پسندیده، و رأی عالی و خوبی است، لکن من از تشکیل این جلسه ترس و هراس دارم زیرا می ترسم شیعه بر أهل سنت غالب شوند، و دلیلهای ایشان محکم تر از دلیلهای ما باشد، و أهل سنت در شك و تردید واقع شوند، و شبهه در مذهب ما پدید آید.

ملك: در شگفت شد و پرسید: آیا چنین چیزی امکان دارد؟؟ آیا می شود که دلیلهای شیعه بر دلیلهای ما متقن و محکم تر باشد؟ و علمای ما از جواب عاجز شوند

وزیر: بلی غلبه شیعه بر ما واضحست که امکان دارد، زیرا: ایشان دلیلهای قاطع و برهانهای روشنی دارند

از قرآن و احادیث بر صحت عقیده و درستی مذهبشان،

ملك: (چون شیفته حق بود) از سخن و جواب وزیر قانع نشد، و دستور داد که حتما باید علمای طرفین را در يك زمان و يك مكان دعوت و احضار نمائی تا كشف حقیقت شود، و از هر لحاظ و جهت حق از باطل تمیز و تشخیص داده شود

وزیر: برای این امر مهمّ مدّت يك ماه مهلت خواست لکن ملک‌شاه نپذیرفت، و گفت: يك ماه بسیار طولانیست، این امر باید هرچه زودتر انجام گردد، بدین سبب مقرّر شد پس از مدّت 15 روز جلسه تشکیل شود.

در خلال این مدّت نظام الملك ده نفر از بزرگان علمای اهل سنت که کاملاً تسلط داشتند بر تاریخ، فقه، حدیث، اصول، و جدل، در نظر گرفت و آنان را دعوت نمود، و هم چنین ده نفر از بزرگان علمای شیعه که اطلاعات وافر و تسلطی کامل داشتند دعوت کرد، در ماه شعبان در مدرسه نظامیه بغداد (که از بناهای خود نظام الملك است) حضور به هم رسانند،

ص: 20

و مقرر شد که جلسه تشکیل یابد با شرایط ذیل:

شرایط جلسه و افتتاح آن:

1 - بحث از صبح تا شب بدون وقفه ادامه داشته باشد غیر از وقت نماز و صرف نهار و مختصر استراحت.

2 - مطالبی که مورد بحث و گفتگو و سؤال و جواب قرار می گیرد باید از کتابهای معتبر و محلّ اطمینان و مورد وثوق باشد، و استدلال و استناد بشنیدنیها و شایعات نشود

3 - باید آنچه بیان می شود در جلسه نوشته شود (بدون حذف کلمه یا جمله ای).

روز معین فرارسید و ملکشاه (در جایگاه مخصوص در صدر مجلس) نشست، نظام الملك، و رؤساء لشکر و امراء کشوری و علمای أهل سنت در سمت راست ملك نشستند، و در سمت چپ ملك، علمای شیعه جلوس نمودند.

وزیر: نظام الملك سکوت مجلس را به اشاره ملك شکست و) افتتاح جلسه کرد و گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم و الصلاة على محمد و آله و صحبه بنام خدای بخشنده مهربان، درود بر محمد و آل و أصحاب

او باد، باید صحبتها و بحثها و جدلها مؤدبانه باشد و واقعا باید در جستجوی حق بود (زیرا بحسب ظاهر همه ماها طالب حق هستیم) و دیگر اینکه هیچ کس از ما حاضر در جلسه صحابه را به ناسزا و بدی یاد نکند

عالم بزرگ شیعه و اهل سنت و معنی شیعه

أعلم علمای اهل سنت که بلقب: شیخ عباسی، شهرت داشت گفت: من با اهل مذهبی که تمام صحابه پیغمبر را کافر می دانند، مباحثه و گفت و شنود نمی کنم.

عالم بزرگ شیعه بنام: حسین بن علی، مشهور به علوی (که از نوابغ دهر و مفاخر علماء آن عصر بود) پرسید اهل کدام مذهب اسلام، تمام صحابه را کافر می دانند؟

عباسی: شما شیعه ها هستید که همه صحابه را کافر می دانید(1)

ص: 22

1- - کلمه شیعه، بمعنی پیرو است، و ابن اثیر در: نهاية اللغة، و فیروزآبادی در قاموس گویند: وقد غلب هذا الاسم علی من یتولّى علیاً و اهل بیته، حتی صار اسما لهم خاصاً، یعنی غالب شده اسم شیعه بر کسانی که دوست بدارند علی (ع) و اهل بیت او را، تا جائی که کلمه شیعه اسم مخصوص شده بر دوستانش، و أبو حاتم رازی در: الزینه، می نویسد، اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا (ص) بوجود آمد، نام شیعه بود، و جلال الدین سیوطی که از مفاخر علمای اهل تسنن است، و در قرن نهم هجری او را مجدد طریقه سنت و جماعت می دانند، در: درّ المنثور، نقل می نماید که: رسول خدا (ص) بعلی (ع) فرمود: و الذي نفسي بيده انّ هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيامة، فنزل: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ یعنی: قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت او است این مرد (اشاره بعلی) و شیعه او، روز قیامت رستگارانند، آنگاه آیه: إِنَّ الَّذِينَ.. الخ، نازل گردید خوارزمی در مناقب، و ابن حجر در صواعق، و ابن اثیر در: ج 3 نهاییه، گویند: جابر بن عبد الله نقل نموده که خدمت رسول خدا (ص) بودیم، علی (ع) رو بما آمد آن حضرت فرمود: قد اتاكم اخی: رو بشما آمد برادرم، آنگاه ملتفت شد بسمت کعبه و دست علی را گرفت و فرمود: و الذي نفسي بيده انّ هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيامة، یعنی: قسم به خدائی که جان من در دست قدرت او است، این علی و شیعیان او رستگارانند روز قیامت، و مشابه این دو روایت را سمهودی در جواهر العقدين، و ابن صباغ در فصول المهمة، و میر سید علی شافعی همدانی در مودة القربى، و ابن حجر متعصب در: صواعق، نقل کرده اند. مسترحمی

آیا شیعه صحابه را کافر می داند؟

علوی: این سخنت خلاف واقع و حقیقت است، آیا علی علیه السلام و عباس (عموی پیغمبر: ص) و سلمان و عبد الله بن عباس، و مقداد، و ابوذر، و بعضی دیگر از صحابه نیستند؟ و آیا ما شیعیان آنان را کافر می دانیم

عباسی: مقصودم از همه صحابه: ابوبکر، عمر، و عثمان، و پیروان ایشان هستند.

علوی: تو خود سخنت را نقض کردی و باطل ساختی مگر: اهل منطق نمی گویند: موجبه جزئیّه نقیضه سالبه کلیه است، در اول می گوئی: شیعه تمام صحابه را کافر می داند، و سپس می گوئی: شیعه بعضی از صحابه را کافر می داند!

چون سخن بدینجا رسید، نظام الملک خواست سخنی گوید، که عالم شیعه به او اجازه نداد، و گفت:

ص: 24

ای وزیر کسی حقّ سخن گفتن ندارد، مگر: وقتی که ما عاجز از جواب شویم. زیرا: خلط مبحث می شود (وجه بسا گفته شود که شیعیان متوسّل بمکر و حيله شدند، و وزیر بكمك ایشان شتافت، و بالنتیجه غالب گشتند) و سخن از مجرای خود خارج شده، و آنچه که منظور نظر است بدست نیاید؟؟؟.

بعد فرمود: ای عباسی، اینکه گفتی: شیعه تمام صحابه را کافر می داند، معلوم شد دروغ محض و افتراء و تهمت است.

سبّ و لعن صحابه

عباسی: از جواب فرو ماند و چهره اش از خجالت سرخ گردید، و گفت: از این مطلب بگذریم، و لکن آیا شما شیعیان سبّ و ناسزا بآبی بکر و عمر و عثمان نمی گوئید

علوی: در میان شیعیان کسانی هستند که سبّ و لعن می نمایند، و کسانی هم هستند که سبّ نمی کنند

عباسی: شما آقای علوی از کدامیک از ایشان؟

سب و شتم صحابه موجب کفر نیست

علوی: من از آن طایفه که سبّ و لعن نمی کنند، و

ص: 25

لکن می دانم آنان که سب و لعن می نمایند دلیل و برهان دارند، و علاوه سب و لعن ابوبکر و عمر و عثمان سبب کفر و فسق نمی شود، حتی از گناهان صغیره هم بحساب نمی آید؟(1)

ص: 26

1- - غزالی می نویسد: سب و شتم صحابه أبدا کفر نمی باشد، حتی سب شیخین هم کفر آور نمی باشد، و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید: اینکه جمعی متعصب گویند سب کنندگان صحابه کافرند مورد اشکال می باشد، و کفر آنها غیر معلومست، چه آنکه بعضی از - علماء بصحابه حسن ظن داشتند و بدیهای اعمال آنها را ندیده گرفتند، بلکه تأویلات بارده نمودند و گفتند: صحابه پیغمبر از گمراهی و فسق مصون بودند، و عموماً پاک و منزّه هستند؟ با اینکه علی التحقیق این چنین نبوده اند، و قضایائی که بین آنها اتفاق افتاده ثابت می نماید که آنها گمراه و اهل فسق و عصیان بودند، و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار باعمال زشت می نموده و از طریق حق منحرف می شدند، پس اگر کسی با نقل دلیل انتقادی از آنها بنماید موجب کفر نخواهد شد، چنانکه عایشه عثمان را سب و ناسزا می گفت، به قولش: اقتلوا نعثلاً فقد کفر، یعنی: بکشید این پیر خرفت را که کافر شده و احمد حنبل در: ج 2 مسند، ص: 236، و حلبی در: ج 2 سیره ص: 107، و بخاری در: ج 2 صحیح ص: 74، و مسلم در کتاب جهاد صحیح، و واحدی در اسباب النزول ص: 118، نقل می کنند که: در حضور پیغمبر (ص) غالباً اصحاب مانند ابوبکر و غیر او بهم یکدیگر دشنامهای رکیک می دادند، و گاه به یکدیگر می زدند، رسول خدا (ص) مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند، و اصلاحشان می داد،

عباسی: رو کرد به ملك شاه و معروض داشت: آیا ملك شنید این مرد چه گفت، و چه مطلبی عنوان کرد

علوی: ای عباسی، توجه تو بملك و سخن گفتنت با ایشان، مغالطه و خلط مبحث است، زیرا ملك ما را حاضر نموده برای بررسی مسائل و بیان دلائل، نه آنکه متوسل بزور شویم؟.

ملك: آنچه را که علوی گفت صحیح است، در جواب چه می گوئی، آقای عباسی.

عباسی: واضح است که هر شخص سب صحابه کند کافر است

لعن رسول خدا ص بر متخلفین لشکر اسامه

علوی: نزد تو واضحست، نه در پیش ما، چه دلیل

ص: 27

داری بر کفر کسی که: سبّ و لعن نماید بعضی از صحابه را؟ مگر نمی دانی کسیرا که رسول خدا (ص) سبّ و لعن کند مستحق سبّ و لعن می شود؟؟؟.

عباسی: می دانم، و اعتراف می نمایم.

علوی: پس رسول خدا (ص) سبّ و لعن نمود ابو بکر و عمر را

عباسی: کجا و چه وقت سبّ و لعن فرمود آن حضرت چرا: نسبت دروغ می دهید بر حضرتش؟!.

علوی: اهل سنت در تاریخ نقل نموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری را مهیا فرمود برای حفاظت حدود شام، به ریاست اسامه، که ابو بکر و عمر، جزو همان لشکر بودند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: لعن الله من تخلف عن جيش اسامة، خدا: لعنت کند کسیرا که روگردان از لشکر اسامه شود، و ابو بکر و عمر به بهانه بیماری پیغمبر نرفتند و تخلف نمودند(1) و لعن آن حضرت شامل حال ایشان شد، و کسی را که آن حضرت لعن کند

ص: 28

1-- طبری ج 3 ص 212، شرح ابی الحدید ج 1 ص 159 تاریخ ابن عساکر ج 2 ص 391، طبقات ابن سعد ص 41

شایسته و مستحق لعن مسلمانان می شود؟.

عباسی: مدتی سر پیش افکند و سخنی نگفت

ملك: متوجه وزیر شد و گفت: آیا چنین است که علوی بیان نمود؟؟؟.

وزیر: گفت، بلی چنین است، اهل تاریخ مطلب را بهمین نحو در کتابهای خود نوشته اند(1)

پس چرا معاویه کافر نیست؟

علوی: اگر سب صحابه حرام، و موجب کفر است پس چرا معاویه را کافر نمی دانید؟ و حکم بفاسق و فاجر بودن او نمی کنید، زیرا: علی علیه السلام را که باعتقاد ما و شما یکی از صحابه است مدت چهل سال سب می نمود؟ و همچنین: سبب شد که پس از مرگش مدت هفتاد سال علی علیه السلام را سب می نمودند؟!

ملك: این سخن را رها کنید و در موضوع دیگری صحبت نمائید (چون در خلال سخن مطلب معلوم شد)

ص: 29

1- طبقات ابن سعد، ج 2 ص: 41، تاریخ ابن عساکر، ج 2 ص: 391، کنز العمال ج 5 ص: 312، - کامل ابن اثیر، ج: 2 ص: 129.

قرآن در زمان پیغمبر جمع شد

عباسی: از بدعت‌های شما شیعیان اعتراف بقرآن (و درستی آن) نداشتن است.

علوی: بلکه از بدعت‌های شما است نسبت بقرآن، زیرا می‌گوئید قرآن را عثمان جمع آوری نمود، آیا رسول خدا (ص) از این عمل جاهل بود، و نمی‌دانست که باید قرآن جمع آوری شود؟ تا اینکه عثمان جمع نمود و نکته دیگر: آنکه اگر قرآن مرتب و منظم و جمع آوری شده نبود، چگونه رسول خدا (ص) امر می‌فرمود باصحاب خود که قرآن را ختم نمایند، و برای ختم قرآن اجر و ثواب معین می‌نمود؟ آیا قرآن جمع نشده چگونه دستور قرائت آن را می‌داده از اول تا آخر؟ و آیا می‌توان گفت که مسلمانان در گمراهی بودند تا اینکه عثمان سبب نجات و راهنمایی ایشان گردید؟(1).

ص: 30

1- - مورخین گویند عثمان قرآن را جمع نمود و سپس سوزانید: صحیح بخاری باب فضائل القرآن، سنن بیهقی ج 2 ص 41، کنز العمال ج 1 ص 281، مشکل الآثار - طحاوی ج 3 ص: 4.

ملك: خطاب بوزیر کرد و گفت: آیا علوی راست می گوید که اهل سنت معتقدند: قرآن جمع شده بدست عثمان

وزیر: بلی مفسرین قرآن و مورّخین چنین گویند.

عقیده شیعه درباره قرآن

علوی: ملك بدانند که شیعه معتقد است: قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع آوری گردید(1)، همچنان که فعلا موجود، و در دسترس همه است، و نه حرفی و نه نقطه ای از آن کم و نه بر آن افزوده شده، و این اهل سنت هستند که معتقدند: بعضی از سوره های قرآن ناقص، و در بعضی افزوده شده، و اینکه بعضی از آیات آن مقدم و بعضی مؤخر گشته؟ و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را جمع آوری ننموده، و عثمان جمع آوری نمود در زمانی که به حکومت و امارت رسید؟.

عباسی: (وقت را غنیمت شمرد و از باب مغالطه

ص: 31

1- احقاق الحق ج 7 ص 635، مناقب خوارزمی ص: 56، سیره حلبی ج 3 ص 360، طبقات کبری ج 2 ص 338، ینابیع المودة ص 287، حلیة الاولیاء ج 1 ص: 67.

گفت: جناب ملك توجه دارند كه اين مرد عثمان را حاكم و امير ناميد؟ و بعنوان خليفه (پيغمبر) ياد نكرد

علوى: بلى عثمان خليفه نبود؟.

ملك: براى چه و به چه دليل خليفه نبود عثمان؟

علوى: بهمان دليلى كه شيعه عقیده دارد خلافت أبو بكر، و عمر، و عثمان، باطل است.

ملك: (كه گويى تغيير حالت پيدا كرد، اندكى برآشفت، و با تعجب پرسيد) براى چه شيعه اين چنين عقیده دارد؟!

تعيين خلافت خلفاء

علوى: زيرا: عثمان حاكم شد بسبب شورائى كه عمر بين شش نفر قرار داده بود، كه خود عثمان هم جزو آنها بود، و سه نفر، يا: دو نفر از ايشان عثمان را برگزيدند، پس مشروعيت خلافت عثمان وابسته بتعيين عمر است؟ و عمر به حكومت رسيد بسبب وصيت و سفارش أبو بكر، بنابراين حكومت عمر منوط و مربوط بابى بكر است؟ و أبو بكر به حكومت رسيد به واسطه انتخاب چند نفر معدودى معلوم الحال، و آن هم بزور شمشير و

ص: 32

گفتار ابو بکر و عمر

و بهمین جهت عمر در حقش می گفت: كانت بیعة الناس لأبي بكر فلتة من فلتات الجاهلية، وفي الله المسلمين شرها فمن عاد اليها فاقتلوه (1) بیعت مردم با ابو بکر يك قضیه بی مبنا و بی ریشه جاهلیت بود، امید است خداوند مسلمانان را از شرّ این قضیه حفظ کند، و هر که این گونه رفتار کند از این ببعده، او را حتما بکشید؟

و أبو بکر می گفت: أقیلونی أقیلونی فلست بخیرکم و علیّ فیکم (2) رها کنید مرا رها کنید مرا؟ من بهتر و داناتر از شما نیستم، و علی علیه السلام که از هر جهت

ص: 33

-
- 1- - ص: 8، صواعق ابن حجر، ملل و نحل شهرستانی تذکرة الخواص، ص: 61، تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 135 مسند احمد ج 1 ص 55، کنز العمال ج 3 ص 139، - صحیح بخاری: ج 8 ص: 208، تاریخ طبری، سیره ابن هشام ج 3 ص: 658
 - 2- - امامه و سیاست ابن قتیبه ج 1 ص 24، کنز العمال ج 3 ص 132 و ص 135 و ص 141، شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 169 و ج 6 ص 20، صواعق ابن حجر ص: 31 تذکرة الخواص: 62، و فاضل قوشچی در شرح تجرید گوید: ابو بکر در این گفتارش اگر راست گفته، که صلاحیت برای امامت و زمامداری ندارد؟ و اگر دروغ گفته، باز هم صلاحیت ندارد، زیرا: امام و رهبر و خلیفه باید راستگو باشد، چون شرط امامت عصمت از گناه است؟

شایستگی مقام ریاست و زعامت و رهبری و خلافت را دارد دارد) در بین شما (مردم مسلمان) است؟

بدین جهت شیعه معتقد است که خلافت این سه نفر، از ریشه و اساس باطلست

ملك: رو کرد بوزیر و گفت: آیا علوی صحیح می گوید ابو بکر و عمر چنین سخنانی گفته اند؟؟؟!

وزیر: بلی، تمام مورّخین چنین نوشته اند

ملك: اگر این چنین است، پس چرا ما به این سه نفر احترام می نمائیم؟! (و بعنوان خلیفه قبول نموده ایم)

وزیر: پیروی از گذشتگان خود کرده ایم.

علوی: خطاب بملك گفت: ملك از وزیر سؤال نماید، آیا متابعت و پیروی از حقّ سزاوار و شایسته است؟

ص: 34

است؟ یا پیروی از اسلاف و گذشتگان (گمراه خود) آیا کورکورانه پیروی از گذشتگان، مخالف با حق و حقیقت نیست؟ آیا مشمول این آیه شریفه که خدای تعالی (در سرزنش و توبیخ این دسته از مردم گمراه) می فرماید:

إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ

پدران خود را بر آئین و عقایدی یافتیم و از آنها البته پیروی خواهیم کرد (22 - سوره زخرف)

خلیفه پیغمبر ص فقط علی ع است

ملک: در حالی که خطاب به علوی می نمود، گفت: اگر این سه نفر خلیفه رسول خدا «صه» نباشند، پس چه کسی خلیفه و جانشین آن حضرت خواهد بود؟

علوی: خلیفه (بلافاصل) آن حضرت، علی بن ابی طالب.

ملک: چگونه تنها فقط علی خلیفه رسول خدا است؟

علوی: زیرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را بعنوان:

خلیفه، معین و مشخص فرموده، و در چندین مورد و مکان اشاره فرموده، از جمله در منطقه و سرزمین غدیر خم بین مکه و مدینه (یک فرسخی جحفه، در سفر حجۃ الوداع، هنگام مراجعه از حج) که دست علی علیه السلام

را بلند نموده، و بتمام جمعیت مسلمان حاضر فرموده من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه، اللهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله. (1)

ص: 36

1- - حدیث شریف: «(من كنت مولاه...)» بطور تواتر لفظ و معنوی در کتب أهل سنت دیده می شود، از جمله: تاریخ ابن جریر ج 2، ص 62، صحیح ترمذی، ج 13، ص 165، کنز العمال، ج 6، ص: 102:154، 390، 397، 403، 407، خصائص نسائی: ص 15، و 18، سیره حلبی، ج 3، 302، نور الابصار، ص 69، الفصول المهمة ابن الصباغ: ص 24، الکنی و الأسماء، دولابی ج 2، 61، مستدرک نیشابوری: ج 3، ص 109، 110 اخبار اصفهان ابو نعیم: ج 1، ص 235، المختصر من المعاصر قاضی یوسف حنفی، ص: 301، مصابیح السنة، بغوی: ج 2، ص 202، تاریخ الاسلام ذهبی ج 2 ص 196، مجمع الزوائد هیشمی ج 9، ص 104، ابن حجر در صواعق ص: 25، سیوطی در: الحاوی، ص 79 و تاریخ الخلفاء ص: 65، و الجامع الصغیر، و الدرّ المنثور: ج 2، ص: 259، استیعاب: ج 2 ص: 460 و ص: 473، جامع الاصول ابن اثیر: ج 9، ص: 468، مطالب السؤل محمد بن طلحه شامی، تذکره الخواص ابن جوزی، ص: 85، احمد بن حنبل در مسند، ابن حمزه در بیان و التعریف: ج 2 ص: 137، گنجی در کفاية الطالب ص: 13، طبری در: ذخائر العقبی ص: 67، ابن کثیر در: البداية و النهاية، ج 5 ص: 208 روح المعانی آلوسی، ج 6، ص: 193، تفسیر المنار ج 6، ص: 464، نفحات اللاهوت کرخی، ص: 28، تیسیر الوصول ابن الدبیع، ج 2، ص: 147، وفاء الوفاء سمهودی، ج 2 ص: 173، رموز الاحادیث نقشبندی ص: 168، ارجح المطالب امر تسری: ص: 587، تاریخ بغداد، ج 8، ص: 290، التاریخ الکبیر بخاری ص: 194 ج 2، نظم درر السمطین زرنندی، عقد الفرید ج 5، ص: 58، محاضرات راغب، ج 2، ص: 213، مناقب خوارزمی، ص: 80، مقتل خوارزمی، ج 1 ص: 47 ترجمان القرآن، ص: 822، و عده دیگری که مجال و فرصت ضبط همه اسمی کتب در این کتاب نیست؟ و می توانید به: احقاق الحق و بعض از مجلدات الغدیر مراجعه فرمائید.

هر که من مولای او هستم، پس این علی مولای او است، خدایا: دوست بدار هر که او را دوست دارد، و یاری‌د.

ص: 37

کن هر که اورا یاری کند، و سرکوب و سرنگون کن هر که را که قصد سرکوب و سرنگونی اورا دارد

سپس از منبر فرود آمد و به مسلمانان که یکصد و بیست هزار نفر بودند، فرمود: سلام کنید به علی بعنوان امیر المؤمنین بودن، طبق دستور آن حضرت صلی الله علیه و آله مسلمانان یکی بعد از دیگری می آمدند و به علی علیه السلام می گفتند: السلام عليك يا امیر المؤمنین أبو بکر آمد و گفت: السلام عليك يا امیر المؤمنین، عمر آمد و گفت: السلام عليك يا امیر المؤمنین، یحییٰ بن کلاب یا بن ابی طالب، أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة، سلام بر تو ای امیر مؤمنین، این بزرگی و عظمت بر تو مبارک باد، صبح کردی در حالی که مولای من و مولای تمامی مرد و زن با ایمان هستی

پس خلیفه شرعی و واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام

ملك: توجّهی بوزیر کرد و گفت: صحیح است آنچه علوی بیان نمود؟؟؟.

وزیر: بلی، چنین متذکرند موّرخین و مفسّرین (1).

ملك: (چون به صحتّ مطلب آگاه شد، زیرا یقین داشت که وزیر بدون مطالعه و اطلاع کامل مطلبی را تأیید و یا انکار نمی کند) گفت: این سخن را رها نمائید، و موضوع دیگری را پی گیری کنید؟؟؟.

عقیده بتحریف قرآن

عباسی: شیعه قائل و معتقد به تحریف قرآنست.

علوی: بلکه در نزد شما اهل سنت این مطلب شهرت بسزائی دارد، و می گوئید: قرآن تحریف شده.

عباسی: این دروغ است، و چه دروغ آشکارا؟

علوی: مگر شما روایت نمی کنید در کتابهایتان که نازل گردید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیاتی درباره غرانیق بعد نسخ شد، و از قرآن حذف گردید؟

ملك: از وزیر پرسید: آنچه را علوی ادعا

ص: 39

1- - مسند احمد بن حنبل ج 4، ص: 281، تفسیر فخر رازی، ذیل آیه: یا ایّها الرّسولُ بَلِّغْ، تاریخ بغداد، ج 8 ص: 290، صواعق ابن حجر ص: 107، تذکره ابن جوزی: ص 29.

می کند (هم چنانکه بیان نمود) صحیح است؟؟؟

وزیر: مفسرین اهل سنت در تفسیرهای خود - (بطور مفصل) ذکر کرده اند.

ملك: اگر چنین باشد، چگونه می توان اعتماد کرد بقرآن تحریف شده؟؟؟.

علوی: ملك بدانند، که این مطلب را ما شیعیان نمی گوئیم، بلکه گفتار اهل سنت است، بنابراین قرآن در بین ما شیعیان صحیح و معتبر، و کاملاً مورد اعتماد و در نزد اهل سنت مورد اعتبار و اعتماد نیست.؟؟.

عباسی: درباره تحریف قرآن، احادیثی شما شیعیان در کتابهای خود نقل نموده اید، از علمایتان

علوی: اولاً - این گونه احادیث بسیار کم است و ثانیاً: این گونه احادیث جعلی که دشمنان شیعه وضع و جعل کرده اند، تا تشویش ایجاد کنند بین ما شیعیان، و ثالثاً: راویان و اسناد این گونه احادیث ناصحیح و غیر معتبر است، و آنچه که از بعضی از علما

ص: 40

نقل قول شده مورد اعتماد نیست، و علمای بزرگ ما که از هر جهت محلّ اعتماد ما شیعیان هستند قائل و معتقد به تحریف قرآن نیستند،

آیات: غرائق

و نمی گویند آنچه را که شما اهل سنت می گوئید، که قائل هستید خداوند آیاتی در مدح بت ها نازل فرموده، و می فرماید «تلك الغرائق العلی منها الشفاعة ترتجی»⁽¹⁾

ص: 41

1- - قصّه غرائق آنست که: اهل سنت گویند رسول خدا (ص) تحت فشار مشرکین قریش قرار گرفت، از خدا خواست که آیاتی نازل فرماید، تا تحیب و تألیف قلوب مشرکین شود تا اینکه سوره و النجم نازل شد، و آن حضرت هنگام قرائت آن، خواند: أَفَرَأَيْتُمْ آلَاتَ وَ الْعُزَّى، وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى، (تلك الغرائق العلی، منها الشفاعة ترتجی) قریش از شنیدنش خورسند گردیدند، لکن شب آن روز جبرئیل آمد و گفت: کلماتی خواندی که من نیاورده بودم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار محزون شد و سخت از خدا ترسید، و بعضی دیگر از اهل سنت گویند: غرائق اشاره به ملانکه بود، و بعد این آیه نسخ و از قرآن حذف شد، و بعضی از اشاعره گویند: از القائنات شیطان بود به آن حضرت (احقاق الحق، ج 2، ص: 204)

اینان غرانیق بزرگی هستند که از ایشان امید شفاعت هست

ملك: رها کنید این مطلب را (که حقیقت آن بر ما معلوم گشت) و در پیرامون موضوع دیگر سخن بگوئید، (و تحقیق و تحلیل نمائید)؟؟؟.

اهل سنت می گویند: خدا جسم است

علوی: اهل سنت نسبت می دهند به خداوند چیزهایی که لایق شأن خدائی نیست؟؟؟.

عباسی: مثلاً چه نسبتی می دهند؟؟؟!.

علوی: مثل اینکه می گوئید: خدا جسم است، و همانند بشر است، و می خندد و می گرید، و دست و پا و چشم و عورت دارد، و پای خود را روز قیامت در آتش فرو می برد، و از آسمانها با الاغ خود به آسمان دنیا (آسمانی که گرداگرد زمین است) می آید؟؟؟

عباسی: چه مانعی دارد اینها برای خدا (مگر شما شیعیان منکر هستید؟) با اینکه قرآن بالصرحة بیان می کند، چنانکه می فرماید: وَ جَاءَ رَبُّكَ ، می آید پروردگار تو، و می فرماید: يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ (41 - قلم) روزی که بالا زده شود دامن از ساق، و می فرماید: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ (10 فتح) دست خدا بالای دست بشر است، و در حدیث است که خداوند پای خود را داخل در آتش می کند..

ص: 42

عباسی: چه مانعی دارد اینها برای خدا (مگر شما شیعیان منکر هستید؟) با اینکه قرآن بالصرحة بیان می کند، چنانکه می فرماید: وَ جَاءَ رَبُّكَ ، می آید پروردگار تو، و می فرماید: يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ (41 - قلم) روزی که بالا زده شود دامن از ساق، و می فرماید: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ (10 فتح) دست خدا بالای دست بشر است، و در حدیث است که خداوند پای خود را داخل در آتش می کند..

ابو هریره کذاب و جاعل حدیث

علوی: اما آنچه در حدیث است در نزد ما دروغ و افترا و تهمت است، زیرا: ابو هریره (1) و أمثال او دروغ می بستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله تا حدی که عمر ابو هریره را منع می نمود از نقل و بیان حدیث و زجرش کرد

ص: 43

1- - در اسم ابو هریره اختلاف است، و ابو جعفر اسکافی گوید عمر دید ابو هریره در نقل روایت از پیغمبر زیاده روی می نماید، او را توبیخ کرد و با تازیانه زد و گفت این همه روایت از پیغمبر در مدت سه سال که خدمت آن حضرت بودی نقل می کنی، حتما بر آن حضرت دروغ می بندی؟ و منعش نمود از نقل حدیث، و حاکم نیشابوری در (ج 3 ص: 509) مستدرک گوید: عایشه به ابو هریره گفت: این همه احادیث از کجا نقل می کنی که ما هیچ يك از آنها را از پیغمبر نشنیده ایم؟ و ابن ابی الحدید (ج 4 ص 67) گوید: ابو هریره در نزد شیوخ ما (معتزله) مورد اعتماد و اطمینان نیست، روزی عمر او را تازیانه بسیار زد برای: نقل احادیث دروغ، و در (ج 4 ص 63) گوید: از اسناد خود، ابو جعفر اسکافی شنیدم می گفت: معاویه جمعی از صحابه و تابعین را مأمور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزاری جستن از علی (ع) جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند، فلذا، آنها پیوسته مشغول این امر بودند، و تهمتها و نسبتهای ناروا و قبیحی را می گفتند و انتشار می دادند، از جمله ان اشخاص: ابو هریره، و عمرو بن العاص، و مغیره بن شعبه، و عروة بن زبیر، بودند، و بخاری و مسلم در صحیح خود از عمرو بن العاص روایاتی در مذمت: آل ابی طالب نقل کرده اند و بدین وسیله نهاد قلبی خود را آشکار نموده اند و ابو حنیفه گوید: صحابه پیغمبر عموماً ثقه و عادل - بودند، و من از هر کدام و بهر سند باشد حدیث می گیرم، مگر حدیثی که منتهی بابی هریره و انس و سمرة شود

ملك: درحالی که خطاب بوزیر می کرد، گفت: صحیح است؟ واقعا، عمر ابو هریره را منع کرد از نقل حدیث؟

وزیر: بلی، او را منع کرده، و تاریخ نمایانگر است

ملك: پس چگونه ما اعتماد بأحدیث ابو هریره داریمود

ص: 44

وزیر: بجهت اعتماد علمای ما أهل سنت بر احادیثش

ملك: بنابراین دانش علمای ما از عمر بیشتر است زیرا عمر منع نموده ابوهریره را از بیان حدیث، چون دروغ می بست بر رسول خدا (ص) و علمای ما دست آویز خود نموده اند احادیث دروغ او را (جدًا عجیبت)

عباسی: اگر (بفرض اینکه) چشم پوشی کنیم آقای علوی، و بگوئیم: احادیثی که بدست ما رسیده درباره (جسم، دست، پا، و رفت و آمد) خدا، صحیح نیست، چه خواهی گفت درباره آیات قرآن (که خواندم، و تصریح به همه آنها می نماید؟)..

قرآن محکم و متشابه دارد

علوی: در قرآن آیات محکمت و متشابهات هست هم چنانکه آیات: ظاهر دارد و باطن.

و آیاتی که محکم و ظاهر است به ظاهرش عمل می شود، (مثل: **إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بصیر») و متشابهات آن، لازم است که روی قاعده بلاغت عمل شود، و بمجاز، و کنایه، و تقدیر، باید توجه داشت

ص: 45

و در غیر این صورت صحیح نیست معنا کردن آیات از نظر عقل و شرع، مثلا: اگر معنی شود این آیه که خدای تعالی می فرماید: وَ جَاءَ رَبُّكَ ، (آمد پروردگار تو) بظاهر آن، هیچ گاه با عقل و شرع صحیح نخواهد بود، زیرا عقل و شرع حکم می کنند بوجود خداوند در تمام مکانها، به طوری که هیچ مکانی خالی از وجود خدا نیست، و ظاهر آیه جسمیت خدا را می فهماند؟ و لازمه جسم: داشتن مکانست، بنابراین اگر خداوند در آسمان باشد، زمین خالی از خدا خواهد بود؟ و اگر در زمین باشد، آسمان خالی خواهد بود؟ و این مطلب عقلا و شرعا صحیح نیست

عباسی: در مقابل این سخن منطقی متحیر شد، چه بگوید، و از جواب بازماند، و لکن (پس از لحظه ای سکوت، از روی عناد و لجاجت) گفت: من نمی توانم این سخن را بپذیرم، و حتما باید بظاهر آیات قرآن توجه داشت و بس.

علوی: پس چه می گوئی و چه می کنی با آیات متشابهات، زیرا به هیچ نوعی نمی توانی معنی کنی و امکان ندارد که بتوانی بظاهر تمام آیات شریفه قرآن توجه کنی و معنی و تفسیر نمائی و استناد بجویی، و اگر بر خلاف این بگوئی و معتقد باشی که باید بظاهر آیات نظر نمود، این دوستت که در کنار تو نشسته جناب آقای شیخ أحمد عثمان، و از بزرگان اهل سنت و جماعت، و نابینا هستند، باید از اهل آتش جهنم باشند؟.

عباسی: برای چه ایشان از اهل آتش جهنم هستند؟ (با این همه فضل و دانش و علم؟؟؟)

علوی: زیرا خدای تعالی می فرماید:

(وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا) (هر کس در این جهان دنیا نابینا - ی کفر و جهل و ضلالت - است، در عالم آخرت نیز نابینا و گمراه است)

جناب آقای شیخ أحمد توجه نمودید و راضی به این

أمر می باشید؟ (بجرم نایننا بودن در آخرت نایننا باشید)

شیخ أحمد: نه، هرگز، نه هرگز، و مراد از: أعمی، در آیه بمعنی: نایننائی از چشم نیست بلکه مراد: منحرف از راه حَقّ و حقیقت است.

علوی: پس ثابت شد که هیچ کس نمی تواند بظاهر آیات قرآن نظر داشته و به آن معتقد و عمل کننده باشد

چون سخن به اینجا رسید، بشدت درباره ظاهر آیات قرآن گفتگو و سخنها ردّ و بدل شد، و علوی عباسی را مغلوب می ساخت، و با دلیل و برهان او را محکوم می نمود، و با کوتاه ترین جمله او را شکست می داد.

ملك: (به چهره عباسی نگریست و دید از هر جهت عاجز و در مانده از جواب شده) پای میانجیگری را در پیش نهاد و گفت: این موضوع را رها نمائید و درباره مطلب دیگر سخن به میان بیاورید؟.

جبر در اعمال

علوی: خطاب به عباسی کرد و فرمود: از جمله انحرافات و عقیده باطل شما اهل سنت آنست که در

ص: 48

بارۀ خدای سبحان می گوئید: خداوند بندگان را مجبور به گناه و اعمال حرام می فرماید، و سپس ایشان را به کیفر گناه و ارتکاب فعل حرام معاقبه و مجازات می کند

عباسی: این عقیده و سخن از هر جهت صحیح است، زیرا خدای تعالی در قرآن می فرماید: **وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ (هر که را خدا گمراه کند - 88 نساء) و می فرماید: طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ (اینان هستند که خدا بر دلهایشان مهر نهاده - 16 محمد).**

علوی: اینکه می گوئی در قرآنست، در قرآن آیات و کلمات مجاز و کنایه هست که حتما باید به آن توجه داشت، و آن چنان معنی کرد که مخالف با واقعیت و حقیقت نباشد، بنابراین معنی «ضلال» اینست که خداوند رها می کند افراد شقی و گنهکار را که قابل هدایت شدن را ندارند، تا گمراه شوند، هم چنانکه ما می گوئیم: **الحكومة أفسدت الناس، حکومت مردم را به بدبختی کشانیده، یعنی توجهی بوضع آنها**

ص: 49

نکرده و ما یحتاج ایشان را فراهم ننموده، این: اُولَا و ثَانِيَا: مگر نشنیده اید که خدای تعالی می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» (خدا امر به کارهای زشت و گناه نمی کند - 28، أعراف) و در جای دگر قرآن می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»، (ما به حقیقت راه - حق و باطل - را بانسان نمودیم، می خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید، و می خواهد کفران نعمت کند 3، دهر) و می فرماید: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (و راه خیر و شرّ - و حق و باطل - را به او نمودیم 10، بلد)، و ثالثاً: عقلاً جایز و صحیح نیست که خدای تعالی امر به معصیت بفرماید، و سپس عقاب و عذاب نماید، و چنین رفتاری از عوام مردم بدور است، تا چه رسد از خدای تعالی که منزّه است ذات مقدّسش از آنچه که درباره اش می گویند مشرکین و ستمکاران

ملك: رشته سخن را بدست گرفت و گفت: نه، نه،

ص: 50

امکان ندارد خداوند مجبور نماید انسانی را به گناه و بعد از آن عذابش کند، اگر چنین باشد ظلم بتمام معنی است، و خدا منزّه و مبرّاست از ظلم و فساد «أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» (خدا به بندگانش ظلم نمی کند، 182، آل عمران، 51، انفال، 10 حجّ)

و من گمان ندارم که اهل سنت و جماعت معتقد باشند به آنچه که این آقای عباسی می گوید.

و بعد خطاب کرد بوزیر و گفت: آیا اهل سنت و جماعت عقیده دارند به آنچه که آقای عباسی می گوید

وزیر: بلی، مشهور بین اهل سنت همین است، که خداوند بندگان را مجبور به گناه می کند، و در قیامت عذاب خواهد کرد؟.

ملك: چگونه معتقدند؟؟! و می گویند مطلبی را که مخالف با عقل يك انسان عادی کم عقل است؟

وزیر: تأویلات و استدلالات دارند به آنچه می گویند

ملك: هر نوع تأویل و استدلال داشته باشند اهل

سنت در عقاید باطل خود، بازهم با عقل و منطق و شعور ساده تطبیق نمی کند، مگر آنچه را که علوی بیان نمود مطابق می دانم، به اینکه خداوند کسی را مجبور بکفر و معصیت نمی کند.

پیغمبر در نبوت خود شك داشت؟

علوی: مطلب مهمّتر دیگر آنست که: اهل سنت و جماعت می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نبوت خود شك و تردید داشت؟.

عباسی: این دروغ و تهمت محض است بما!.

علوی: مگر شما اهل سنت در کتابهای خود نقل نکرده اید که رسول خدا (ص) می گفت: گاهی که جبرئیل بر من نازل نمی شد، گمان می بردم که بر عمر بن الخطاب نازل گردیده، با اینکه بطور یقین و مسلم می دانیم در قرآن آیاتی است دلالت می کند بر اینکه خداوند پیمان گرفته از حضرت محمد (ص) بر رسالتش؟.

ملك: در حالی که با تعجب نظر بوزیر می نمود گفت:

آیا صحیح است آنچه را علوی بیان نمود، که حتما روایت:

ص: 52

شك رسول خدا در نبوتش، در كتابهاى اهل سنت هست

وزير: بلى، موجود است در بعضى از كتابها.

ملك: اينكه كفر محض است (اين چه مطلبى)

پيغمبر عايشه را بدوش خود گرفت

علوى: مطلب ديگرى كه اهل سنت در كتابهاى خود نقل نموده اند، آنست كه: رسول خدا (ص) عايشه را بر روى شانه خود سوار مى نمود تا تماشا كند كسانى را كه طبل مى زدند و نى مى نواختند،⁽¹⁾ (من مى پرسم از شما) آيا چنين عملى شايسته پيغمبر است

عباسى: چه ضررى و چه زشتى دارد (كه آن حضرت عايشه را بر كتف خود بلند نمايد تا تماشا كند؟!؟)

علوى: آقاى عباسى، آيا شما چنين خواهيد كرد شما كه در مقابل پيغمبر يك فرد عادى هستيد، عيال خود را بدوش مى گيرى كه تماشاى طبل كوبان و نى زنان كند

ملك: (با اضطراب و مختصر خشم گفت) هر كه

ص: 53

1- صحیح بخاری باب اللّهُو بالحراب، و مسلم باب الرخصة فی اللعب فی ایام العید، ج: اول.

حیا و غیرت هرچه قدر هم اندك باشد، داشته باشد راضی نمی شود که عیال خود را در بین مردم بدوش بگیرد، تا تماشای طبل زنان بنماید، تا چه رسد برسول خدا، که نمونه و مجسمه حیا و غیرت و ایمان است؟، آیا این موضوع در کتابهای اهل سنت درج شده است؟

وزیر: بلی، موجود است در بعضی از کتابها ملك: پس چگونه می توانیم ایمان داشته باشیم به نبوت پیغمبری که شك در نبوتش داشته؟!؟!

عباسی: ناچاریم این قبیل روایات را تأویل نمائیم

علوی: چگونه می توان روایت مورد بحث را تأویل کرد (و به چه نحو می شود از ظاهر آن گذشت، و معنی دگری بنمائیم، و آیات متشابهات قرآن را تأویل نمی کنید؟؟) آیا جناب ملك توجه دارند که اهل سنت عقیده دارند به چه خرافات و مطالب باطل و بیهوده و بی مبنا؟!؟؟.

عباسی: آقای علوی، مراد و مقصد شما از خرافات و باطل ها چیست؟!؟؟.

ص: 54

علوی: گفتم که شما اهل سنت معتقد هستید که:

1 - خدا همانند بشر، دست و پا دارد و حرکت می کند 2 - قرآن تحریف گردیده، و در آن اضافه و کم شده 3 - رسول خدا عملی انجام داده که همانند آن را انجام نمی دهد هیچ کس، حتی عادی ترین مردم، که عایشه را بدوش خود سوار نموده برای تماشای طبل زنان.

4 - رسول خدا (ص) در نبوت خود شك داشته

5 - به کسانی که قبل از علی بن ابی طالب زمام امور مسلمین را بدست گرفته اند، معتقدید، با اینکه حکومت آنان مشروع نبوده بطور مسلم، چون بسبب شمشیر و توسل بزور به حکومت رسیدند، و در آن مقام ثابت ماندند

6 - در کتابهای شما روایت شده از ابو هریره، و أمثال او (عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه) که جعل حدیث می نمودند، و شیوع می دادند بین مردم.

ملك: گفت: رها کنید این موضوع را (دانستیم باطل بودن اینها را) و در مطلب دیگری گفتگو نمائید؟

ص: 55

علوی: اهل سنت نسبت می دهند به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزهایی را که شایسته نیست بیک فرد عادی نیست داد

عباسی: مثلاً چه نسبتی می دهیم به آن حضرت؟

معنی: «عبس و تولی»

علوی: مثل اینکه می گوئید: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ، الْأَعْمَى» (عبوس و ترش رو گشت چون آن مرد نابینا حضورش آمد - 2 عبس) درباره رسول خدا نازل شده (که آن حضرت از آمدن عبد الله بن امّ مکتوم نابینا ناراحت شد)

عباسی: چه مانعی دارد که آن حضرت ناراحت شده باشد (برای آمدن مرد نابینائی؟).

علوی: مانعش گفتار خداوند است که می فرماید:

إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (تو دارای اخلاقی نیکو هستی - 4 قلم) و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (ای رسول، ما تو را نفرستادیم مگر آنکه رحمت برای اهل عالم باشی - 107، انبیا) پس آیا عاقلانه است، پیغمبری که خداوند توصیفش کرده به داشتن: حسن خلق، و وجود مقدّسش را: رحمت

ص: 56

للعالمین، قرار داده، ناراحت و روگردان شود از، مرد نابینای با ایمان، آیا این عمل انسانی است؟

ملك: عاقلانه نیست که بگوئیم این عمل سر زده باشد از پیغمبری که نمونه کامل انسانی و واسطه رحمت إلهی است، و لکن آقای علوی این آیات مورد بحث درباره چه کسی نازل گردیده؟؟؟.

گفتگو با دانشمند مسیحی، در معنی: آیه

علوی: در احادیث صحیحی که از اهل بیت پیغمبر (ع) که قرآن در آن خانواده نازل شده (و آنان از معنی و شأن نزول آیات از تمامی مردم داناترند) نقل شده که درباره: عثمان بن عفان نازل گشته، گاهی که این امّ مکتوم وارد شد، چهره خود را از او بگردانید.

یکی از علمای شیعه بنام: سید جمال الدین که در جلسه حضور داشت، گفت: برای من گفتگو و بحثی با یکی از دانشمندان مسیحی درباره این آیات پیش آمده که بی مناسبت نمی دانم بیان آن را.

بمن گفت که: پیغمبر ما حضرت عیسی افضل و برتر از

پیغمبر شما حضرت محمد است، گفتم چرا، و به چه دلیل گفت: پیغمبر شما بد اخلاق بود، به طوری که برای ورود مرد نابینائی ناراحت شده، و چهره در هم کشیده، و صورت خود را از وی گردانیده، طبق آیه قرآنتان که می گوید: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» و لکن پیغمبر ما حضرت عیسی دارای حسن خلق بوده چنانکه از هیچ کس روی نمی تابید (حتی از بیماران کریه المنظر) که بینا می کرد نابینایان را، و سالم می فرمود:

مبتلایان بمرض: پیسی و جذام، را.

در جواب گفتم: چنین نیست که تو گمان کرده ای، بلکه ما شیعیان می گوئیم که: آن آیات درباره عثمان بن عفان نازل شده، نه درباره پیغمبر اسلام، و علی التحقیق آن حضرت دارای اخلاق نیک و صفات عالیة انسانی و خصلتهای پسندیده، همچنان که خدای تعالی درباره حضرتش می فرماید: «وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» و می فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» .

ص: 58

دانشمند مسیحی گفت: آنچه من گفتم، از یکی از:

خطبای اهل سنت در مسجدی در بغداد شنیدم.

علوی: در نزد ما شیعیان شهرت دارد که بعضی از راویان متملق چاپلوس، و آنان که دین را بدنیا می فروختند، شأن نزول آیه را به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت می دادند، تا پاك سازند مقام عثمان را چون شیوه آنها این بوده که: نسبت دروغ بخدا و رسولش می داده اند، تا رفتار (خصمانه و غاصبانه و غیر انسانی) خلفا و فرمانروایان خود را پاك سازند

ملك: (مطلب بر ما روشن شد) رشته سخن را بگردانید، و در موضوع دیگر سخن بگوئید؟

ایمان سه خلیفه

عباسی: شیعیان منکر ایمان سه خلیفه (ابو بکر عمر، و عثمان) هستند؟! با اینکه این حرف و عقیده صحیح نیست، زیرا: اگر مؤمن نبودند، رسول خدا صلی الله علیه و سلم، از آنان دختر نمی گرفت، و به ایشان هیچ گاه دختر نمی داد.

ص: 59

علوی: شیعه عقیده دارد که أبو بکر و عمر و عثمان قلبا و باطنا مؤمن نبودند، و تظاهر باسلام می نمودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبول اسلام می فرمود از هر کسی که شهادتین را بزبان جاری می ساخت، اگر چه واقعا منافق بود، و با آنان همانند يك فرد مسلمان رفتار می فرمود، و اینکه آن حضرت از ایشان دختر گرفت و به ایشان دختر داد بهمین جهت بود.

عباسی: چه دلیلی دارید بر مؤمن نبودن أبو بکر.

علوی: دلایل قطعی و محکمی زیاد در دست - داریم، از جمله: در بسیاری از جاها خیانت برسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، و يك نمونه آن: تخلف و سرپیچی نمودن او است از لشکر اسامه، که نافرمانی از امر رسول خدا می باشد، و قرآن کریم در: ردیف مؤمنین بحساب نیاورده هر کسی را که نافرمانی پیغمبر کند، طبق آیه شریفه وافی هدایه:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا

ص: 60

شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا، 65 نساء

(نه چنین است، قسم به خدای تو که: اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند، مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند، و آنگاه بهر حکمی که - بسود و زیان آنها - کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته و کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو شوند، 65 نساء)

بنابراین، ابو بکری که نافرمانی پیغمبر کرده داخل در مفهوم و مصداق تمام معنای این آیه است، که: هر کس مخالفت آن حضرت نماید ایمان ندارد؟.

و مطلب مهم تر اینکه: رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن فرموده کسانی را که تخلف از لشکر اسامه کنند، و گفتیم که:

ابو بکر تخلف کرد، و به همراه اسامه به جنگ رومیان رفت، و علی التحقیق مورد لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شده؟ و بطور مسلم می دانیم همه که آن حضرت مؤمن را در هیچ موقع لعن نمی فرماید؟.

ص: 61

ابو بکر از اسامه تخلف کرد

ملك: متوجه وزیر شد و گفت: آیا صحیح، است؟ أبو بکر تخلف کرد از لشکر اسامه؟ (و به همراه ایشان نرفت؟ با اینکه پیغمبر امر برفتن فرموده بود؟).

وزیر: بلی، این چنین نوشته اند مورّخین (1).

ملك: بنابراین، با بیانی که آقای علوی نمودند، أبو بکر مؤمن نبوده است؟؟؟.

وزیر: اهل سنت در تخلف أبو بکر تأویلاتی دارند.

ملك: آیا تأویل می تواند مطلب واقعی را بر خلاف و دگرگون سازد؟ اگر چنین باشد، پس هر مجرمی برای ارتکاب جرمش تأویلاتی خواهد داشت؟ و به این سبب دامنه جرم وسیع خواهد شد؟؟؟.

(مثلاً: دزد برای علت دزدیش می گوید: فقیر و محتاج بودم، و شارب الخمر خواهد گفت: مهموم و مغموم

ص: 62

1- - طبری، ج 3، ص: 212، شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص: 159، و ج 6 ص: 52، تاریخ ابن عساکر ج 2 ص: 391، طبقات ابن سعد ج 2 ص: 41.

بودم، خواستم ساعتی از غم رهائی پیدا کنم، و همانند اینها که هر مجرمی دلیلی خواهد آورد، و در این صورت اختلال در نظم زندگی و امنیت بوجود می آید، و مردم ضعیف هم جرأت بر گناه پیدا می کنند، تا چه رسد بآفراد نیرومند و با نفوذ، بنابراین نمی شود هر چیزی را تأویل کرد؟).

عباسی: از خجلت و شرمندگی چهره اش سرخ گردید و متحیر و متفکر شد چه جواب دهد، و چه بگوید، به ناچار به خود فشار آورد و گفت: دلیل بر عدم ایمان قلبی عمر چیست؟؟؟.

شک عمر در نبوت پیغمبر

علوی: دلیلهای بسیاری هست بر عدم ایمان او، از جمله خودش تصریح به نداشتن ایمان نموده.

عباسی: در کجا و چه وقت تصریح به نداشتن ایمان کرده؟

قضیه حدیبیه

علوی: در آن موقعی که گفت: ما شککت فی

ص: 63

نبوة محمد (قط) مثل شکی يوم الحديبية، (1) من هرگز شك نکرده بودم در نبوت و پیغمبری محمد همانند شکی که در روز (جنگ) حديبيه نمودم

و طرز کلام عمر می رساند که همیشه در نبوت پیغمبر ما شك داشته؟ و لکن شك او در حديبيه از وقتهای دیگر قوی تر بوده، آقای عباسی، تورا بخدا قسم، کسی که در نبوت محمد «صه» شك داشته باشد، آیا می توان مؤمنش دانست؟؟؟.

عباسی: با يك دنيا خجلت و شرمندگی سر پیش افکند، و چون جوابی نداشت، سکوت کرد.

ملك: متوجه وزیر شد و گفت: وزیر، گفتاریه

ص: 64

1- - قضیه حديبيه باختصار چنین است که رسول خدا (ص) در خواب دید با اصحاب به مکه رفته و عمره بجا آورده اند صبح برای اصحاب نقل فرمود خواب خود را، و فرمود ان شاء الله ما به مکه خواهیم رفت (ولی تعیین زمان نفرمود، و در غره ذو القعدة سال ششم هجرت آن حضرت با 1400 نفر اصحاب بعزم عمره حرکت فرمود، و در حديبيه (که چاهی است نزدیک مکه و نصفش جزء حرم و نصفش خارج از حرم است) کفار قریش با تجهیزات جنگی آمدند و مانع ورود به مکه شدند، رسول خدا (ص) ناچار صلح فرمود به متارکه جنگ به مدت ده سال با شرایط دیگری و صلحنامه نوشته شد و از همان جا به مدینه بازگشتند، عمر از آن حضرت پرسید؟ مگر نگفتی ما به مکه می رویم پس چرا بر خلاف شد؟ و نرفتیم، شما خود را راستگو می دانید؟ آن حضرت فرمود: آیا تعیین زمان کردم عرض کرد: نه، فرمود: پس آنچه گفتم صحیح است و به مکه خواهیم رفت ان شاء الله، و تعبیر خواب واقع می شود. فلذا: آیه (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ) لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ...، 27 فتح). نازل گردید، و در، الصراط المستقیم گوید: در تاریخ طبریست که اول کسی که عمر را، فاروق، نامید اهل کتاب (نصاری) بودند، و سپس در بین مسلمانان شایع گردید.

آقای علوی صحیحست؟ عمر چنین بود؟ شك در نبوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشته؟؟؟..

وزیر: بلی، روات احادیث از او نقل کرده اند

ملك: عجب، عجب؟ (جدا عجیب است؟) مند.

ص: 65

همیشه با خود می گفتم: عمر، از سابقین اسلام است و مؤمن واقعی و حقیقی، و لکن الآن بر من روشن و آشکار شد که أصلاً در ایمانش شك و شبهه است؟؟..

عباسی: جناب ملك آرام باشید؟ و سست عقیده نباشید؟ و در عقیده خود ثابت و استوار و محکم باشید؟ و دچار تزلزل عقیده ای نشوید به واسطه خدعه این علوی کذاب و دروغگو؟.

ملك: صورت خود را از طرف عباسی گردانید، و با کمال خشم و غضب گفت: وزیر دانشمند ما آقای، نظام الملك (که همه می دانیم از متون کتابها کاملاً با خبر و مطلع است) می گوید: آقای علوی در تمام گفتار و بیانش راستگو است، و (بر خلاف حق و حقیقت سخنی نگفته) می گوید: گفته عمر درباره شکش در نبوت پیغمبر در کتابها موجود است، و این عباسی ابله نادان می گوید: علوی دروغگو است؟ آیا این عناد و لجاجت و حقکشی نیست؟؟؟.

ص: 66

سکوت سر تا سر مجلس را فرا گرفت (وقلبها به طپش افتاد و وحشتی جمعیت را فرو گرفت) و ملک هر لحظه بر خشم و غضبش افزوده می شد، و سخت ناراحت شد از گفتار عباسی، و عباسی و علماء دیگر اهل سنت از خجالت و درماندگی سر به پیش افکندند، و وزیر هم سکوت کرده و سخنی نمی گفت، و علوی سر بلند کرده و چشم بصورت ملک دوخته بود تا نتیجه بحث و گفتگو را دریابد.

لحظات سختی بر عباسی می گذشت، و آرزو می کرد ای کاش زمین شکافته می شد و مرا در خود فرو می برد، یا ملک الموت می آمد و او را قبض روح می نمود، تا زنده نباشد، و این شرمندگی و منظره نامطلوب ببیند، چون بطلان مذهبش آشکار گشته، و علنی شده عقیده او بخرافات در حضور ملک و وزیر دانشمند و سائر علما (ی شیعہ و اهل سنت) و ارکان دولت و

مملکت، لکن چه کند بیچاره؟ ملک او را خواسته برای سؤال و جواب، و تمیز بین: حق و باطل.

از دواج عثمان با رقیه و ام کلثوم

عباسی: قوه فکری و نیروی مغزی خود را جمع کرد و گفت: چه می گوئی آقای علوی درباره عثمان؟ آیا مؤمن نبود؟ با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو دختر خود را بنام: رقیه و ام کلثوم، تزویج او کرد

علوی: دلیل بر عدم ایمانش بسیار است، و بس است در نداشتن ایمان، اینکه تمام مسلمانان که صحابه پیغمبر هم در میان ایشان بودند، به واسطه اعمال و رفتار ناشایست و خلاف دین او، اجتماع کردند، و او را کشتند، و شما اهل سنت روایت می کنید که پیغمبر (صه) می فرموده: «لا تجتمع امتی علی خطاء» امت من اجتماع بر خطاء و ضلالت و گمراهی نمی نمایند، بنابراین ممکنست که مسلمانان اجتماع نمایند در حالی که صحابه پیغمبر «صه» هم در میان ایشان هستند؟ و بقتل برسانند مؤمنی را در حال ایمان داشتن؟؟؟!

ص: 68

عایشه دشمن سرسخت عثمان بود، و رفتار او با صحابه

مگر عایشه نبود که او را تشبیه به نعثل یهودی می کرد و می گفت: اقتلوا نعثلا؟ بکشید این عثمان شبیه بنعثل را که کافر شده، بکشید او را که خدا او را بکشد؟؟؟(1).

مگر عثمان، عبد الله بن مسعود که از صحابه خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله و مورد اطمینان آن حضرت، و از جمله:

کتاب وحی بود، آن قدر نزد که مبتلا به بیماری فتق شد، و مدتی در بستر بیماری افتاده بود، تا

ص: 69

1- ابن ابی الحدید گوید: هر کس کتابی در سیرت و اخبار نوشته، بیان کرده که عایشه دشمن سرسخت، عثمان بود، تا جائی که لباسی از پیغمبر (ص) در اطاق خود آویزان کرده و می گفت: این لباس پیغمبر است که هنوز نپوسیده که عثمان دریده لباسهای او را (کنایه از پایمال نمودن دستورات آن حضرت). علی النباطی البیاضی در: الصراط المستقیم ج 3 ص 34 گوید: احمد در مسند از انس روایت کرده که: عثمان حضرت رقیه دختر پیغمبر (ص) چنان زد که شهیده شد، و پیغمبر (ص) پنج مرتبه او را لعن کرد

ابو ذر غفاری

مگر: عثمان، ابو ذرّ غفاری (جندب بن جناده) که از صحابه خاصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و آن حضرت در حقّش فرمود: «ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذی لهجة أصدق من أبي ذرّ» (زمین کسی را برنداشته، و آسمان سایه نیفکنده بر مردی که راستگوتر از ابو ذرّ باشد؟). (2)

ص: 70

1- - عبد الله بن مسعود، حافظ و قاری و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خدا (ص) حتی مورد احترام - ابو بکر و عمر بود، علما و مورخین شیعه و اهل سنت - نوشته اند که عثمان خواست قرآنها را جمع کند، عبد الله قرآن خود را به او نمی داد، تا جبراً از او گرفت، وقتی عبد الله شنید قرآن او را هم مانند قرآنهای دیگر سوزانیدند سخت ناراحت شد، و در مجالس و محافل بدیهای عثمان را گوشزد می نمود، عثمان به غلامانش دستور داد آن قدر او را زدند تا دنده هایش شکست، و مبتلا به بیماری، فتق گردید، و پس از سه روز از دنیا رفت.

2- - طبقات محمد بن سعد ج 4 ص: 167، استیعاب ج 1 ص: 84، صحیح ترمذی ج 2 ص: 221، مستدرک نیشابوری ج 3 ص: 342، اصابه ابن حجر ج 3 ص: 622، کنز العمال ج 6 ص: 169، مسند احمد ج 2 ص: 163 و 175، شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 56 لسان العرب در لغت: خضر، ینابیع المودة، حلیة ابو نعیم، صراط المستقیم ج 3 ص 33 مناقب خوارزمی ص 41 (1) - ریزه، دهکده ایست در: 125 کیلومتری مدینه منوره بطرف مکه معظمه که سه کیلومتر فاصله دارد تا خیابان اسفالتة اصلی مدینه در نزدیکی و این بنده (مسترحمی) بحمد الله چندین مرتبه به زیارتش مشرف شده ام، و ذلك من فضل الله تعالی و منه.

با نهایت جبر و اکراه و اذیت و آزار تبعید بشام کرد از مدینه منوره، و بعد از آن به: ریزه(1) که با تهی دستی و فقر زندگانی را به پایان رسانید، و در ریزه به خاک سپرده شد،

اموال عثمان

در حالی که عثمان روی پول هائی که از بیت المال مسلمین بود می غلطید، و بیت المال را فقط تقسیم می کرد بین خویشان خود، از

ص: 71

1- - ریزه، دهکده ایست در: 125 کیلومتری مدینه منوره بطرف مکه معظمه که سه کیلومتر فاصله دارد تا خیابان اسفالتی اصلی مدینه در نزدیکی و این بنده (مستر حمی) بحمد الله چندین مرتبه به زیارتش مشرف شده ام، و ذلك من فضل الله تعالى و منه.

ملك: بوزیر گفت: علوی راست می گوید؟ عثمان چنین رفتاری را داشت؟؟؟. ید

ص: 72

1- - مسعودی در ص: 433 ج: 1، مروج الذهب گوید: عثمان اموال بسیاری از بیت المال جمع آوری و اختصاص به خود داد، که پس از کشتش یکصد و پنجاه هزار دینار و هزار هزار درهم وجه نقد و یکصد هزار دینار قیمت، املاك او در وادی القری و حنین بود، و تعداد زیادی گاو و گوسفند داشت، و خمس بلاد افریقا را که در زمان او فتح شده بود بمروان ملعون واگذار کرد با یکصد هزار دینار، و چهار صد هزار درهم بعبد الله بن خالد و صد هزار درهم بحکم بن ابی العاص ملعون و رانده - شده پیغمبر، و دویست هزار درهم به ابو سفیان داد از بیت المال مسلمین درحالی که مسلمین به نهایت سختی زندگی می کردند، و در: ج 3 صراط المستقیم ص: 32، گوید: اهل تاریخ که از جمله آنها صاحب استیعاب است، گویند: عثمان که کشته شد، دارای سه زن بود که بهر يك از آنها مبلغ: هشتاد و سه هزار دینار رسید، ج: 5، ص: 33 عقد الفرید

وزیر: بلی، مورّخین چنین نقل می کنند(1)

شوری برای خلافت عثمان

ملك: اگر چنین رفتار ناشایست و خلاف انسانی داشته؟ چگونه مسلمانان او را بعنوان خلیفه انتخاب کردند؟ و قبول داشته اند؟؟؟.

وزیر: انتخابش با شوری انجام شد.

علوی: ساکت باش آقای وزیر، چرا بیان می کنی مطلبی را که صحیح نیست؟؟؟.

ملك: توجّهی به علوی کرد و گفت: شما در این باره چه می گویند؟؟؟.

علوی: آقای وزیر اشتباه گفتند، زیرا عثمان به حکومت رسید طبق وصیّت و سفارش عمر، و پس از عمر چهار نفر از منافقین مشهور معلوم الحال بنام طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرّحمن بن

ص: 73

1- - ج 4 طبقات ص: 168، کتاب الزکاة صحیح بخاری ج 2 ص: 133، و ج 2 تاریخ یعقوبی ص: 148، و ج 1 ص: 438،

عوف او را برگزیدند به حکومت، و آیا این چهار نفر منافق در حکم تمام مسلمانان هستند تا بگوئیم: شوری شده، و با مشورت همه مسلمانان به حکومت رسید؟؟؟.

و علاوه در تاریخ ثبت شده که این چهار نفر منافق هم از عثمان کناره گیری نمودند وقتی که دیدند از حدّ خود تجاوز کرد و بی احترامی نمود بأصحاب پیغمبر «صه»، و در امور مسلمانان با کعب الأحبار یهودی (مکّار حيله گر طماع کینه ورز) مشورت می کند و اموال مسلمین را توزیع و پخش کرد بین اولاد و وابستگان مروان، و بهمین سبب این چهار نفر پایه گذاری کشتن عثمان را نمودند، و مردم را تحریص بقتل او کرده (و تا پایان کشتش از پای ننشستند).

ملك: نظری بوزیر افکند و گفت: علوی صحیح می گوید

وزیر: بلی، تاریخ نویسان چنین نقل کرده اند.

ملك: پس چرا گفتمی با شوری به خلافت رسید؟؟؟!

ص: 74

وزیر: منظورم، شورای این چهار نفر بود

ملك: يك نفر برای چهار نفر انتخاب شود، آیا می توان گفت: با شورای جمیع مسلمانان انتخاب شده؟

وزیر: بلی، زیرا این چهار نفر از جمله کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بشارت بهشت به آنها داده است.

عشره مبشره

علوی: چه می گوئی آقای وزیر؟ چرا بیان می کنی چیزی را که پایه اساسی و محکمی ندارد؟؟؟.

حدیث: عشره مبشره بالجنه، دروغ محض و نسبت نادرستی است به رسول خدا (صه).

عباسی: چگونه می گوئی دروغ است؟ با اینکه راویان موثق و مورد اطمینان حدیث: عشره مبشره، را می گویند

علوی: دلیلهای بسیاری هست بر دروغ بودن این حدیث، و برای روشن شدن مطلب، سه دلیل یادآوری می نمایم:

اول - چگونه رسول خدا «صه» بشارت بهشت داده

ص: 75

به کسی که بوجود مقدّس آن حضرت اذیت و آزار رسانیده چنانکه مفسّرین و مورّخین نقل کرده اند که طلحه (در بسیاری از مواقع) می گفت: هرگاه محمّد بمیرد با زنان او ازدواج خواهیم کرد، و من عایشه را خواهم گرفت رسول خدا (صه) از این سخن طلحه ناراحت شدند، که این آیه در همین رابطه نازل گردید:

وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا

أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا

(و نباید هرگز رسول خدا را - در حیات - بیازارید و نباید با زنانش ازدواج کنید بعد از وفاتش، که این کار در پیش خدا - گناهی - بسیار بزرگ است.)

آیا ممکن است که رسول خدا «صه» بگوید اهل بهشت است، و حال آنکه خدا درباره اش فرموده:

برای او عذابی است دردناک؟؟؟.

گفتار پیغمبر ص درباره علی ع و مدارک آن از کتابهای اهل سنت 6

دوم: اینکه طلحه و زبیر با علی علیه السّلام جنگیدند و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن حضرت فرموده

ص: 76

یا علیّی حربک حربی، و سلمک سلمی(1).

یا علی جنگ با تو جنگ با منست، و تسلیم و صلح با تو تسلیم و صلح با منست، و فرموده: من أطاع علیّاً فقد أطاعنی، و من عصی علیّاً فقد عصانی(2)

هر فرمان علی را برد فرمان مرا برده، و هر که نافرمانیش کند، نافرمانی مرا نموده، و فرموده:

علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض(3)، علی با قرآنست و قرآن با او،

ص: 77

1- مناقب ابن مغازلی ص: 50، بحر المناقب ابن حسنویه ص: 45، مناقب خوارزمی ص: 76، ینابیع المودة 130

2- مستدرک حاکم ج 3 ص: 121، کنز العمال حدیث 1213

3- نور الابصار شبلنجی ص: 73، الفتح الکبیر نبهانی ج 2 ص: 242، کنز العمال ج 6 ص: 153، صواعق ابن حجر ص: 75،

مستدرک نیشابوری ج 3 ص: 124 تاریخ خطیب بغدادی ج 4 ص: 321، الامامة و السياسة ابن قتیبة ج 1 ص: 68، مجمع الزوائد هیثمی

ج 9 ص: 134، مسند احمد بن حنبل، مناقب ابن مردویه، اوسط طبرانی، مناقب خوارزمی ص: 107، فردوس دیلمی، تفسیر فخر رازی ج

1 ص: 111، ینابیع المودة ص: 90، و: 185، و: 237، و: 283، فرائد حموبنی، ربیع الابرار زمخشری، جامع ترمذی، ج 2 ص: 213،

تاریخ سیوطی ص: 116، فیض القدر ج 4 ص: 358، کفایة الطالب گنجی، مناقب ابن مغازلی - خصائص العلوی نسائی، اسعاف

الراغبین ص 177 اسنی المطالب ص: 136، ارجح المطالب ص: 110 و: ص 340، و: ص 597، الکواکب الدریة ج 1 ص 39.

و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بمن برسند؟ و فرموده: علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ بدور الحقّ معه حیثما دار(1).

(همه جا) علی با حقّ است، و حقّ با علیست، که حقّ با او همراه است هرکجا باشد؟.

ص: 78

1- - تهذیب التهذیب ج 4 ص: 48، تاریخ بغداد - ج 14 ص: 321، فرائد حموینی باب 37، مجمع الزوائد هیشمی ج 7 ص: 235 و ج 9 ص: 134، مناقب خوارزمی ص: 56 الامامة و السياسة ابن قتیبة ج: 1 ص: 68، اوسط طبرانی، کفاية الطالب گنجی مستدرک نیشابوری ج 3 ص: 125، مسند احمد حنبل، مناقب ابن مردویه، محاضرات الادباء، مفردات راغب، ج 2 ص: 113، ینایع المودة ص: 91، تفسیر فخر رازی ج 1 ص: 111، کنز العمال ج 6 ص: 157، شرح ابن ابی الحدید ج 2 ص: 592، تاریخ الاسلام ح 2 ص: 198، الغرة المنیفة ص: 51، الرقائق ص: 385 جامع ترمذی ج 2 ص: 213، فضائل الصحابة سمعانی الکنی و الاسماء ج 2 ص: 89، تاریخ دمشق ج 6 ص: 107، ارجح المطالب ص: 598. و غیر اینها.

بنابراین کسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله سر جنگ داشته و می جنگیده و نافرمانی آن حضرت می نموده، آیا در بهشت خواهد بود؟
آیا کسی که با حق و قرآن می جنگیده مؤمنست (به عقیده شما و بهشتی خواهد بود)

طلحه و زبیر

سؤم: اینکه طلحه و زبیر سعی و کوشش بسیار داشتند در قتل عثمان، که آخر الأمر منجر بقتل او شد آیا ممکن است که عثمان و طلحه و زبیر، هر سه نفر در بهشت باشند؟ در حالی که سبب قتل یکدیگر شده اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده: القاتل و المقتول

ص: 79

كلاهما في النار، كشيء و كشيء شده هر دو در آتشد

ملك: با يك دنيا تعجب پرسید: (آقایان علما) آنچه را آقای علوی بیان کرد، صحیح است؟؟؟.

وزیر: ساکت بود و هیچ نگفت.

عباسی: و علمای دیگر اهل سنت ساکت بودند

ملك: علمای شیعه چه می گویند؟؟؟.

آیا بحق سخن می گویند؟ آیا شیطان به شخصیت شما اجازه می دهد تا اعتراف بحق کنید؟ آیا نفس امّارة شما راضی نمی شود که در مقابل حق و حقیقت و واقعیت سر تسلیم فرود آورید؟ آری، آری گمان می کنید که اعتراف بحق امریست سهل و ساده؟؟

نه، نه، جدا سخت و مشکل است، زیرا عصبیت که از جاهلیت سرچشمه می گیرد باید خورد و لگد زده و پایمال گردد؟ و مخالفت با هوای نفس شود، ولی، چه می شود کرد، مردم، نادان و پیرو هوای نفس، و طرفدار امور باطله هستند، مگر مردم با

ص: 80

ایمان (که بتمام معنی توجّه بحق دارند) و لکن با کمال تأسّف عدّه ایشان کمست؟؟؟.

مجدّدا سکوت مجلس را فرا گرفت،،

در این هنگام سیّد علوی سکوت جلسه را بر هم زد و پرده خاموشی را شکست، و گفت: ملک بدانند: که آقای وزیر، و آقای عباسی، و علمای دیگر که حاضر می باشند، بخوبی می دانند، راستگوئی و درستی گفتار مرا، و درك نموده اند حقیقت و واقعیت آنچه را که بیان کردم، و اگر این آقایان حاضر در جلسه منکر حقایق گفتار من باشند، در شهر بغداد علماء و دانشمندانی هستند (از شیعه و أهل سنت) که شهادت به درستی و راستی گفتار من می دهند، و صحّت و حقیقت بیانات مرا تصدیق می نمایند، و در همین مدرسه کتابخانهی موجود است که شاهد گفتار منست، و مصادر معتبره ای در کتابخانه است که از هر جهت تصریح به صحّت و حقیقت اظهارات مرا دارد،

ص: 81

پس اگر آقایان حاضر، اعتراف بصدق کلام من کردند و قبول دارند آنچه را گفتم، بحق و حَقَّانیت رسیده ایم

و در صورتی که نپذیرفته باشند، همین الآن کتابهای معتبر شما اهل سنت را از کتابخانه مدرسه می آورم تا رفع شك و تردید و تحیر بشود و حق از پشت پرده کتمان بیرون آید (و گرد و غبار جهل و باطل از:

چهره دین و مذهب و عقاید زدوده شود؟).

ملك: وزیر را طرف خطاب قرار داد و گفت: آیا این آقای علوی صحیح می گوید؟ کتابها و مصادر معتبر ما تصریح به صحت گفتار و بیانات ایشان دارد

وزیر: بلی، بلی، کاملاً، کاملاً.

ملك: اگر صحت دارد، چرا ساکت ماندی؟!؟.

وزیر: خوش نداشتم که بدگویی کرده و طعن و اهانتی زده باشم بأصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله.

علوی: عجیب است، جدّاً عجیب است؟ شما آقای وزیر، خوش ندارید، ولی خدا و رسولش خوش

دارند، و دوست می دارند که حقّ بیان شود، همچنان که خدای تعالی بعضی از أصحاب منافق را به داشتن نفاق معرفی فرموده، و رسولش را دستور جهاد با آنها داده، همچنان که دستور جهاد با کفار داده است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی از أصحاب خود را که منافق بودند لعن فرموده؟.

آیا صحابه عادل بودند؟

وزیر: مگر نشنیدید آقای علوی، بیان آقایان علما را که گفتند: همه أصحاب پیغمبر عادل بودند

علوی: شنیدم بیانات آقایان را، و لکن می دانم که دروغ و تهمت است، زیرا ممکن نیست همه آنان عادل باشند، با اینکه بعضی از آنها را خدا و بعضی را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و بعضی را بعضی دیگر از صحابه لعن کرده اند، و حتی بعضی از آنها با بعضی دیگر قتال و جدال نموده اند، و بعضی از آنها بعضی دیگر سخنان زشت و رکیک و فحش و ناسزا گفته اند، و بعضی از آنها بعضی از مسلمانان را کشته اند؟؟؟

ص: 83

عباسی: دید از همه طرف راه بر او بسته شد، خواست راه سخن را بگرداند، تا شاید بتواند فرار کند لذا گفت: جناب ملک به علوی بفرمایند: اگر خلفاء مؤمن نبودند، چگونه مسلمانان ایشان را بعنوان خلیفه قبول و انتخاب کردند، و به ایشان اقتدا می نمودند؟؟؟

علوی: اولاً - همه مسلمانان ایشان را بعنوان خلیفه انتخاب نکردند، بلکه تنها اهل سنت انتخاب، نموده اند، و ثانیاً - کسانی که معتقد به خلافت اینان هستند بر دو قسمند، جاهل، و معاند، أمّا جاهل، خبر از فضایح اعمال و کردار ناشایست و اسرار پنهانی آنان ندارد، و تصوّر می کند که افرادی پاک و با ایمانی هستند، و أمّا: معاند، برایش اقامه دلیل و برهان فائده ندارد، تا زمانی که اصرار بر عناد خود دارد، و لجاجت به خرج می دهد، و در رابطه با این دسته از مردم است که خدای تعالی می فرماید:

«و لو جئتهم بکلّ آية لا يؤمنون»، (هر گونه

دلیل و برهان برای ایشان بیاوری نمی پذیرند).

و می فرماید: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (مساویست برای آنها چه بترسانی از عذاب الهی یا نترسانی ایمان نمی آورند).؟؟

اشتباه در تعیین خلیفه

ثالثاً: مردمی که اینها را بعنوان خلیفه انتخاب کردند، اشتباه کردند در انتخاب کردن، همچنان که مسیحیان اشتباه کردند و گفتند: «المسیح بن الله» (نعوذ بالله - حضرت مسیح پسر خدا است) و همانند یهود که اشتباه کردند و گفتند: «عزیر ابن الله»، (نعوذ بالله - عزیز فرزند خدا است).!!!

بنابراین، برای محفوظ و مصون ماندن انسان از خطا و اشتباه باید: اطاعت خدا و رسولش کند، و پیرو حق باشد، نه آنکه پیرو مردم باشد، چون دچار خطا و راه باطل می شود؟ چنانکه خدای تعالی می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (در تمام امور فقط: اطاعت خدا و رسولش را بنمائید)..

ص: 85

ملك: رها نمايد اين مطلب را و بحث نكنيد، و در اطراف موضوع ديگر سخن بگوئيد؟؟؟؟؟.

علوى: از جمله اشتباهات اهل سنت و خطايشان آنست كه: ترك نمودند على بن ابي طالب عليه السلام را و كوركورانه دنبال رو گذشتگان خود شدند.

عباسى: چگونه اشتباه كردند و كوركورانه مى روند

علوى: زيرا على بن ابي طالب را رسول خدا صلى الله عليه و آله معين فرمود، و اين سه نفر را پيغمبر معين فرموده و سپس متوجه ملك شد و فرمود:

جناب ملك، اگر كسى را به جانشينى خود معين، نموديد، آيا: وزراء و اعضاء حكومت و كارمندان دولت نبايد از دستور شما پيروي نمايند؟ و شخص معين شده از طرف شما بعنوان خليفه رسمى قبول داشته و اطاعت امرش نمايند؟ آيا: چنين حقى را دارند كه شخص تعيين شده شما را كنار زده و شخص ديگرى را بميل خود برگزينند و از او پيروي نمايند

ص: 86

ملك: بلکه لازم و واجب است بر تمام مردم که فرمان جانشین مرا ببرند، طبق دستور و تعیین من؟.

خلافت علی ع

علوی: شیعیان چنین هستند، که متابعت خلیفه و جانشینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بأمر خداوند متعال معین فرموده، می نمایند، و او (طبق نقل شیعه و سنّی) علی بن ابی طالب علیه السلام است، و غیر او را ترك کردند

عباسی: لکن علی بن ابی طالب اهلیت برای خلافت نداشته، زیرا از نظر سنّ کوچک، و ابو بکر بزرگ تر بوده، لذا حقّ تقدّم با ابو بکر است، و دیگر اینکه: علی، بزرگان عرب را کشته و شجاعانشان را از پای در آورده بود، بهمین جهت مردم راضی به خلافت او نبودند، و ابو بکر کسیرا نکشته بود تا مستوجب خشم مردم باشد، و از خلافتش ناراضی باشند؟.

علوی: ملك شنیدند و توجه دارند که آقای عباسی می گویند: مردم داناتر از خدا و رسولش هستند در تعیین کسی که صلاحیت و شایستگی مقام خلافت را

دارد؟؟؟ زیرا به دستوری که خدا و رسولش داده اند در تعیین علی بن ابی طالب برای خلافت توجّهی ندارند که گوئی: خدای علیم حکیم تشخیص نمی دهد صلاحیت و شایستگی و توانائی کسی که حائز مقام خلافت باشد؟ تا اینکه بعضی از مردم جاهل قیام و اقدام کنند و کسیرا که صلاحیت دارد تشخیص دهند و معین نمایند؟ (جناب ملك) مگر خدای تعالی نفرموده است:

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ وَجَّهَ لِنَفْسِهِ إِسْرَافًا (هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست - که رأی خلافتی اظهار نمایند - و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند به گمراهی سختی گرفتار شده است) (36، احزاب).

و نفرموده است:؟! (24 - انفال).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

ص: 88

ای اهل ایمان اجابت کنید خدا و رسولش را هرگاه شما را دعوت کردند به چیزی که شما را بحیات ابدی می رساند

عباسی: من هرگز نگفتم که مردم داناتر از: خدا و رسولش هستند؟؟؟.

علوی: پس آنچه قبلا بیان نمودید بیهوده بود؟ زیرا وقتی که خدا و رسولش معین نمایند شخصی را برای خلافت و امامت و رهبری امت، حتما لازم است که پیروی از دستور او بشود؟ خواه مردم از آن شخص راضی باشند یا نباشند (چون رضایت مردم شرط نیست در تعیین شده خدا و رسول؟).

عباسی: چه باید کرد؟ اهلیت علی بن ابی طالب برای خلافت اندک بود.

علوی: اولاً: مفهوم و معنی و نتیجه سخن شما این می شود که: خداوند نمی شناخت علی را آن چنان که باید شناخت، و بالنتیجه، کمبودی اهلیت او را نمی دانست و با این حال آن حضرت را تعیین فرمود برای خلافت؟!!

ص: 89

این کفر محض است، و ثانیاً: اهلیت واقعی برای خلافت و امامت فقط بطور کامل و وافر در وجود مقدس علی بن ابی طالب علیه السلام موجود و دیده می شود که در غیر آن حضرت دیده نمی شد و وجود نداشت؟؟؟

عباسی: از جمله موارد اهلیت آن حضرت چیست؟.

موارد تقدم علی ع

علوی: موارد اهلیت و حق تقدم آن حضرت بسیار است، اولین آن: تعیین خدا و رسول، دوم: آنکه آن حضرت أعلم صحابه پیغمبر بود، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: أقضاکم علی، (1) علی در علم قضاوت از همه شما صحابه و امت بالاتر است، و عمر بن الخطاب می گفت: أقضانا علی، (2) داناترین ما در قضاوت علی

ص: 90

-
- 1- صحیح بخاری در تفسیر: ما نسخ من آیه، طبقات ابن سعد ج 6 ص: 102، استیعاب ج 1 ص: 8، ج 2 ص: 461، حلیة الاولیاء ج 1 ص: 65، مطالب - السؤل ص: 22، جامع الصغیر سیوطی ج 1 ص: 58 شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص: 18، صراط المستقیم - 10
 - 2- مستدرک حاکم ج 3 ص: 305، تاریخ بغداد ج 4 ص: 348، اسد الغابة ج 4 ص: 22، کنز العمال ج 6 ص: 152، تهذیب التهذیب ابن حجر ج 6 ص 320

است، و نیز: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرموده: أنا مدينة العلم و علی بابها(1) من شهر علم هستم و علی درب آن، و خود علی علیه السلام می فرموده: علّمتنی رسول الله ألف باب من العلم یفتح لی من کلّ باب ألف باب، تعلیم داد مرا پیغمبر هزار باب علم که از هر باب آن هزار باب علم به روی من گشوده شد.3.

ص: 91

1-- مناقب ابن مغزلی ص: 80، کفایة الطالب گنجی باب 58، تاریخ بغداد ج 2 ص: 377 ج 2 ص 219، مستدرک نیشابوری ج 3 ص: 127 و 129، کنز العمال ج 5 ص: 30 و 152، ینایع المودة ص: 71 فتح الملك العلی ص: 22، البداية و النهایة 7، 358 لسان المیزان عسقلانی ج 1 ص: 197 ج 2 ص: 123 میزان الاعتدال ج 1 ص: 415، جامع الصغیر سیوطی ج 1 ص: 374 و: 364، تلخیص مستدرک ذهبی: 3 ص: 127، اسد الغابة ج 6 ص: 152 و: 156 و: 401 تهذیب التهذیب ابن حجر ج 6 ص: 320، استیعاب ج 2 ص: 474، فرائد حموی، اوسط طبرانی، - صواعق ابن حجر ص: 75، تاریخ الخلفاء سیوطی ص 66 شرح ابن ابی الحدید ج 7 ص: 219، صراط المستقیم جلد دوم، صفحه: 19 مقتل خوارزمی، ص: 43.

و از هر جهت واضح و روشن است که عالم مقدم بر جاهل می باشد، همچنان که خدای تعالی می فرماید:

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَيَا أَهْلَ عِلْمٍ وَدَانِشٍ بَا مَرْدَمِ جَاهِلِنَا دَانِ يَكْسَانِدَا؟.

سوم: اینکه علی علیه السلام بی نیاز از علم و دانش و نیروی فکری دیگران بود، و لکن دیگران بی نهایت محتاج آن حضرت بودند، چنانکه ابو بکر گفت: اقیلونی اقیلونی فلسط بخیرکم و علی فیکم، (رها کنید مرا زیرا من بهتر از شما نیستم، و بهتر از همه علی است که در میان شما است، و عمر بیش از هفتاد موضع در زمان حکومتش اظهار عجز نموده و گفته: لو لا علی لهلك عمر، اگر: علی نبود عمر هلاک می شد) (1)

ص: 92

1- - ابطال الباطل قاضی فضل الله، تهذیب التهذیب ابن حجر ص: 337، اصابه ابن حجر ج 2 ص: 509، تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبہ ص: 201، صواعق ابن حجر مکی ص: 78، هدایه المرتاب حاج احمد افندی 146 و: 152، اسد الغابة ج 4 ص: 22، تاریخ الخلفاء سیوطی ص: 66، استیعاب ج 2 ص: 474 و ج 39/3 نور الابصار شبلنجی ص: 73، ذخیره المئال شهاب الدین عجیلی، اسعاف الراغبین ص: 152، فصول المهمة ابن صباغ ص: 18، جواهر العقدين سمهودی شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص: 18، شرح تجرید قوش قوشچی ص: 407، مناقب خوارزمی ص: 39، مطالب السؤل ص: 29، فضائل و مسند احمد بن حنبل، شرح فتح المبین ترمذی، تذکره ابن جوزی ص: 147، - تفسیر کشف البیان ثعلبی، طرق الحکمة ابن قیم جوزی کفایة الطالب گنجی باب 57، سنن ابن ماجه قزوینی فرائد حموی، فردوس دیلمی، ینایع المودة باب 14 حلیة الأولیاء، صحیح بخاری ج 8 ص: 205.

و نیز عمر می گفت: و لا أبقانی الله لمعضلة لست فیها یا أبا الحسن (1) خدا زنده نگه ندارد مرا در مشکلی که برای حل آن تو نباشی ای ابو الحسن (کنیه علی، ع) و می گفت: لا یفتین أحدکم فی المسجد و علی حاضر، مبادا: کسی بیان کند حکم مطلب و مسأله

ص: 93

1- تذکره ابن جوزی 144 و 148، مناقب خوارزمی 51، مقتل خوارزمی 45، فیض القدیر ج 4 ص: 357.

و موضوعی را در مسجد و حال آنکه (حلال مشکلات) علی حاضر باشد، چهارم: آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام کوچک ترین نافرمانی خدا را ننموده بود، و غیر خدا را نپرستیده، از ولادت تا شهادت سجده بر بت نکرده، لکن: أبو بکر و عمر و عثمان مرتکب گناه و نافرمانی خدا شده اند، و پرستش غیر خدا ننموده اند، و سجده بر بت کرده اند، و خدای تعالی می فرماید: لا ینال عهدی الظالمین، نیابت من بظالمین نمی رسد، و از جمله واضحاتست که عاصی و گنهکار ظالم است؟ و اهلّیت ندارد ظالم برای رسیدن بمقام نبوت و خلافت؟؟؟

ابو بکر گفت: ان لی شیطانا یعتبرینی

پنجم: آنکه علی علیه السلام (طبق شهادت تاریخ) صاحب فکر سلیم و دارای عقلی بزرگ و رأیی صحیح که از اسلام سرچشمه می گرفت بود، درحالی که دیگران صاحب رأی صحیحی نبودند، بلکه دارای فکری شیطانی بودند، که از ناحیه شیطان به آنان تلقین می شد، چنانکه أبو بکر می گفت: انّ لی شیطانا یعتبرینی، مرا

شیطان‌نست که بمن کمک می کند و راه‌هایی را نشان می دهد و تلقین می نماید،

و عمر: در بسیاری از مواضع مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرده،

و عثمان ضعیف الرأی، آن قدر ضعیف و ناتوان بود که از خود اراده نداشت، و اطرافیان خبیث النفس او در فکر و عملش تأثیر بسزائی داشتند، همانند: وزغ پسر وزغ، مروان بن حکم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را و آنچه اولاد در صلبش بود لعن کرد، مگر عدّه کمی مؤمن که در صلبش بوده، و همچنین: کعب الأحبار یهودی ملعون که مشاور سرسخت او، و در تمام کارهایش اثر کلی داشت؟؟؟.

ملك: بوزیر خطاب کرد و گفت: صحیحست که أبو بکر گفته: انّ لی شیطانا یعتزینی؟.

وزیر: بلی در کتابهای روایتی موجود است (1)./6

ص: 95

1- - طبقات ابن سعد ج 3 ص: 129، تاریخ طبری ج 4 1846، الامامة و السياسة ص: 6، ابی الحدید ج 6/20

عمر رد قول پیغمبر کرد

ملك: آیا واقعا عمر مخالفت پیغمبر نموده است؟؟

وزیر: از آقای علوی می پرسیم که مقصودشان از:

مخالفت چیست (و کجا مخالفت کرده)؟؟؟.

علوی: بلی، علمای شما أهل سنت در کتابهای معتبر خود نقل کرده اند که: عمر در چندین مورد ردّ قول رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد، و در بسیاری از مواقع مخالفت دستور آن حضرت نمود، از جمله:

1 - وقتی که آن حضرت خواست نماز بخواند بر جنازه عبد الله بن ابیّ، عمر اهانت و جسارت کرد، بحدی که آن حضرت متأذی شدند از سخنان او، (1) و می بینیم که خدا در قرآن می فرماید: «(وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)» و برای آنان که رسول خدا را آزار دهند عذاب دردناک مهیا است،

دوم: وقتی که امر فرمود پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که فاصله

ص: 96

1- - تفسیر فخر رازی، ج 16، ص 152، تفسیر روح البیان ج 3، ص 479، سیره ابن هشام: ج 4، ص 197....

شود بین: عمره تمتع و حج تمتع، و تجویز فرمود که مرد با همسر خود نزدیکی نماید بین عمره و حج، عمر بن خطاب اعتراض کرد، و گفت: محرم می شویم و منی از آلت ما بریزد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنش را رد فرمود، و فرمود: (إِنَّكَ لَمْ تَوْمَنَ بِهَذَا أَبَدًا) تو ایمان نمی آوری هرگز؟ که نبی اکرم صلی الله علیه و آله با این عبارت بیان کرد که تو از جمله کسانی هستی که بعضی از دستورات من ایمان می آوری، و به بعضی از آنها ایمان نمی آوری؟؟؟

متعّه، و عمره و حج تمتع مدارك متعه

سوم: در: متعه (1) زنان، که شایع و حلال بوده و عمر وقتی که به حکومت رسید و کرسی خلافت را غصب کرد گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و أنا احرمهما و اعاقب عليهما (2)، دو متعه در زمان پیغمبر بوده من آنها را حرام نمودم و عقاب می نمایم عمل کنندگان به آنها را، با اینکه خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید:

ص: 97

-
- 1- - متعه یعنی: صیغه نمودن زنی را با قصد ازدواج به مدت يك ساعت یا يك روز یا يك هفته یا يك ماه یا يك سال یا چند سال،
 - 2- - الدر المنثور سیوطی ج 2 ص: 141، و عماد الدین - طبری در ج 1 ص: 114 کامل بهائی از: مترجم الاخبار زمخشری نقل نموده که، عبد الله بن عباس می گفت: ما كانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امة محمد لو لا عمر نهى عنها ما احتياج الى الزنا الا شقى و النفر القليل من الناس، یعنی: نبود متعه مگر رحمتی که رحمت کرده - بود خدا بر امت محمد، اگر عمر نهی نکرده بود محتاج بزنا نشدی مگر بدبختی، و گروه اندک از مردم؟.

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً

پس از اینکه بهره مند و لذت بردید از زنان متعه شده مهر معین شده را به آنان بپردازید که فریضه و واجبست

عمر با تحریم متعه ترویج زنا نمود مدارك آن

مفسرین ذکر نموده اند، در جواز متعه نازل شده که (از زمان حضرت خاتم الانبیاء «ص») شایع و رایج و مشروع و حلال و مورد عمل (اصحاب) بوده، حتی قسمتی از زمان خلافت عمر هم در میان امت جاری بود تا اینکه عمر (روی سیاست و نظر خاصی) حرام کرد، و به این سبب عمل نامشروع زنا زیاد شد، و فسق و فجور بین مسلمانان شیوع یافت، و با این تحریم حکم خدا

ص: 98

1- صحیح بخاری ج 2 ص: 176، ج 7 ص: 5، صحیح مسلم ص: 395، مسند احمد ج 4 ص: 436، ج 3 ص: 356، موطأ مالك ج 2 ص: 30، سنن بیهقی 206/7 تفسیر طبری ج 5 ص: 9، احکام القرآن جصاص 175/2، نهایی ابن اثیر ج 249/2، تفسیر قرطبی 130/5، تاریخ ابن خلکان 359/2، محاضرات راغب 94/2، تفسیر فخر رازی 201/3، فتح الباری ابن حجر 141/9 تفسیر الدر المنثور سیوطی 140/2، تاریخ الخلفاء 93 تفسیر نیشابوری: 16. در جمع بین صحیحین از چند طریق نقل نموده اباحه متعه را زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوران ابو بکر و بعضی از زمان حکومت عمر، و احمد بن حنبل در مسند گوید: آیه ای درباره حرمت متعه در قرآن وجود ندارد و پیغمبر هم نهی از آن نکرد تا مادامی که زنده بود. و ترمذی در صحیح گوید: مردی از عبد الله بن عمر پرسید از متعه؟ گفت: حلالست، گفت: پدرت عمر نهی کرده، گفت: پیغمبران را مقرر فرموده، و شایسته نیست دستور پیغمبر را ترك نمائیم، و بنهی پدرم عمل کنیم و علی (ع) می فرمود: لولا- آن عمر نهی الناس،، عن المتعة ما زنی الا- شقی، اگر عمر متعه را نهی نمی نمود، زنا نمی کرد مگر مردمان شقی، امام احمد ثعلبی، تفسیر طبری ج 5 ص: 9، تفسیر نیشابوری ص 17 تفسیر الدر المنثور سیوطی ج 2 ص: 140، تفسیر فخر رازی ج 1 ص: 50، ابن ابی الحدید ج 12 ص: 253 امام احمد حنبل در مسند.

و شامل حالش شد گفتار خدا در قرآن که می فرماید:

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، الْفَاسِقُونَ، الْكَافِرُونَ)

هر کس حکم نکند به آنچه که خدا فرستاده از ستمکارانست، از فاسقان خواهد بود، از کافران خواهد بود، مانده آیه: 44، 45، 47)

چهارم: در صلح حدیبیه، که گذشت در صفحه 64 همین کتاب.

و غیر این موارد که عنوان شد، بسیاری از موارد دیگر عمر مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله می نموده، و با گفتار خشن و ناپسند خود موجب اذیت و آزار آن حضرت می شد (کهد).

ص: 100

این مجلس اقتضای بیان همه مطالب را ندارد؟ و مشت:

نمونه هزاران خروار است؟).

متعّه در زمان رسول خدا ص

ملك: در حقیقت من هم راضی به متعه زنان نیستم؟

علوی: آیا ملك اعتراف دارند که متعه يك امر مشروع اسلامی است یا خیر؟؟؟.

ملك: خیر، معترف نیستم، و مورد قبول ما نمی باشد

علوی: پس معنی آیه وافی هدایه: (فَمَا إِسْدَ تَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) چیست؟ و گفتار عمر که گفته: متعتان کانتا علی عهد رسول الله... چه معنی می دهد؟ آیا از گفتار عمر فهمیده نمی شود که متعه جائز و جاری بوده در ایام زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و در دوران حکومت ابو بکر، و در قسمتی از زمان حکومت عمر و سپس: عمر نهی کرد و ممنوع ساخت؟ و علاوه از دلائل ذکر شده، دلائل بسیاری دیگر هست، از جمله: جناب ملك بدانند که: خود عمر متعه نموده است، و دلیل دیگر اینکه: عبد الله زبیر از راه متعه بدنیا آمده.

ص: 101

ملك: نگاهی به نظام الملك کرد و گفت: وزیر چه می گوئی در این موضوع؟؟؟.

وزیر: دلایل آقای علوی در کمال صحت و درستی است و از هر جهت محکم، و لکن چون عمر نهی کرده، ما باید پیروی نمائیم.

حلال محمد حلال الی...

علوی: آیا خدا و رسولش سزاوار پیروی هستند یا عمر؟ آقای وزیر، مگر نخوانده اید این آیه را که خدا در قرآن می فرماید: (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ)؟ یعنی: آنچه پیغمبر بشما دستور داده عمل کنید، و می فرماید: (وَاطِيعُوا الرَّسُولَ) فرمانبر پیغمبر باشید؟ و می فرماید: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ) هر آینه برای شما در: روش و زندگی رسول خدا سرمشقی نیکو است، و نشنیده اید حدیث مشهور::

«* حلال محمد حلال الی یوم القيامة، و حرام محمد حرام الی یوم القيامة*»

ملك: من بتمام دستورات شریعت اسلامی ایمان

دارم، لکن نمی فهمم علت مشروع بودن متعه را، من فکر می کنم که: چگونه مردی حاضر می شود که دختر یا خواهر (یا مادر) خود را به دیگری بدهد تا يك ساعت مثلا از او لذت ببرد و بعد رهايش سازد، و پس از زمانی به دیگری بدهد، همچنین تا تعداد زیاد، آیا این عمل زشت و قبیح نیست؟؟؟.

علوی: چه می گوئید جناب ملك؟! همچنان که راضی می شود انسان که دختر یا خواهر خود را به دیگری بعقد دائمی بدهد، با اینکه می داند (و احتمال می دهد) - پس از مدتی او را طلاق خواهد داد، و از او لذت می برد

ملك: من، مایل و راغب نیستم به این عمل (قلبا)

علوی: با اینکه اهل سنت اعتراف دارند: این عقد دائم صحیح است، و طلاقش هم صحیحست، و فرقی نیست بین متعه و عقد دائم، مگر اینکه متعه تمام می شود بتمام شدن مدتش، و عقد دائم قطع می شود بطلاق و به عبارت دیگر: متعه به منزله اجاره است و عقد دائم

ص: 103

بمنزله ملکیت، که اجاره در رأس مدّت معین پایان می پذیرد، و ملکیت قطع می گردد به فروختن، پس معلوم شد که مشروعیت متعه صحیح است، زیرا انجام حاجتی و خواسته ای از حاجات و خواسته های جسد انسانیست همچنان که مشروعیت عقد دائمی که قطع می شود، بسبب طلاق صحیح است، زیرا به نوبه خود آن هم قضای حاجت جسد است (از نظر قوه غریزه جنسی).

زنان فقیر جوان و بیوه

جناب ملك می پرسم از شما: درباره زنان فقیر جوانی که شوهرانشان فوت شده اند و کسی هم حاضر نشده آنها را بعقد دائم بگیرد، آیا راهی بغیر از متعه شدن برای رهائی از تنهائی و حفظ و صیانت از فساد و فسق و فجور و اعمال نامشروع وجود دارد؟؟؟.

مگر با متعه شدن مقداری اموال بدست آنها نمی رسد؟؟؟ برای مصارف و مخارج خود و فرزندان یتیم ایشان؟؟؟

جناب ملك چه می فرماید درباره جوانان و مردانی که قدرت مالی ندارند متعهد مخارج يك زن عقدی دائمی

بشوند، آیا بجز متعه گرفتن راهی دارد برای رهائی از فشار قوه غریزه جنسی؟ و محفوظ ماندن از عمل نامشروع و خلاف عقل و وجدان و شرف و انسانیت؟؟؟

آیا متعه بهتر از عمل: زنا و لواط و استمنا نیست

جناب آقای ملک، من معتقدم که سبب و باعث وقوع زنا و لواط و استمنا در میان مردم عمر است؟ و در گناه همه آنها، عمر سهیم و شریک است (در هر کجا و هر زمان واقع شود؟) زیرا عمر متعه را تحریم کرد و شدیداً نهی نمود مردم را از آن، و در بعضی از:

کتابها نقل شده که از زمانی که عمر متعه را منع کرد عمل زشت و نامشروع زنا در بین مردم رواج یافت؟

اما اینکه گفتید: من راغب نیستم، باید بدانید که اسلام مجبور نکرده کسی را بر قبول داشتن و انجام دادن آن، همچنان که ملک را مجبور نساخته که دختر خود را تزویج نماید به کسی که یک ساعت بعد از عقد او را، طلاق می دهد؟ علاوه از اینها که گفتیم، راضی

ص: 105

نبودن ملك و ساير مردم در هر أمر و موضوعی دليل بر حرمتش نمی شود؟ بايد همه بدانيم كه حكم خدا با ميل و اراده و خواستن يا نخواستن مردم تغيير نمی كند، و همیشه ثابت خواهد بود.

عمر گفت: متعتان كانتا...

ملك: نگاهی بوزیر کرد و گفت: دليل و گفته آقای علوی در جواز متعه (بنظر ما) قوی است.

وزیر: لکن علما پیروی از دستور عمر کرده اند

علوی: اولاً، علمائی كه پیروی عمر کرده اند فقط علمای اهل تسنن هستند، نه همه علمای اسلام.

ثانیا: حكم خدا و رسولش مقدم است از دستور عمر

ثالثاً: علمای شما اهل سنت نقض کرده اند مشروعیت دستور و گفتار عمر را؟.

وزیر: چگونه نقض کرده اند؟ و دلیلشان بر بطلان دستور و گفتار عمر چیست؟!؟

علوی: زیرا عمر گفته: متعتان كانتا فی عهد رسول اللّٰه و انا احرمّهما، متعه الحجّ و متعه النساء، دو

متعّه بود در زمان رسول خدا و من حرام می کنم، اول:

حجّ تمتّع، دوّم: تمتّع (صیغۀ) زنان، پس اگر گفتار عمر صحیح است چرا پیروی نکردند علمای شما رأی او را در حجّ تمتّع؟ و مخالفت او نمودند، و گفتند: حجّ تمتّع باید بجا آورده شود؟!.

و اگر گفتار عمر باطل و نادرست و خود سری بود، چرا علماء شما در حرمت متعه زنان قبول و پیروی کردند و ترویج این سخن باطل را نمودند؟؟؟؟؟؟

وزیر: سکوت کرد و کلمه ای بر زبان جاری نساخت

ملك: يك نظر بتمام حضّار کرد و گفت: آقایان (أهل سنّت) چرا جواب آقای علوی را نمی دهید؟ چرا:

ساکت شدید؟ چرا: اقامه دلیل نمی نمائید؟؟؟!

گفتار شیخ حسن قاسمی

یکی از علمای شیعه بنام: شیخ حسن قاسمی، که حاضر در جلسه بود، فرمود: ایراد و اشکال بر عمر و پیروانش کاملاً وارد است، و بهمین جهت جناب ملك بدانند که علمای أهل سنّت جوابی ندارند بدهند

ص: 107

بر ایرادی که جناب آقای علوی حفظه الله بیان فرمودند

ملك: این موضوع را رها کنید (چون بطلان قول عمر بر همه ما ثابت گردید) و در موضوع دیگر بپردازید

فتوحات عمر

عباسی: شیعیان چنین گمان دارند که عمر هیچ گونه فضیلتی ندارد، با اینکه: همین بس در فضل و شرافت او، فتح بلاد کرد، و مردم را بطرف اسلام برد

علوی: برای این مطلب هم ما شیعیان جوابهای زیادی در دست داریم (مطابق با عقل و منطق).

أول: حکام و پادشاهان که کشورها را می گیرند برای توسعه مملکت و مادیت و موقعیت سلطنت ایشان است، آیا: این فضیلت می شود برای پادشاهی که کشورگشائی می نمایند؟!

دوم: سلمنا، به اینکه فتوحات و کشورگشائی، فضیلت باشد، آیا فتوحات عمر در مقابل غصب خلافت کردنش، فضیلت می شود؟ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را برای او معین و مقرر نفرموده بود، بلکه علی بن ابی

ص: 108

طالب علیه السلام را برای خلیفه خود تعیین فرموده بود؟

جناب ملك: اگر شما کسی را بعنوان جانشین خود معین نمائید، و دیگری بیاید و غصب کند حق جانشین شما را، و جای او بنشیند، و سپس دست به کشورگشائی بزند، و تا حدودی کارهای نیک و پسندیده انجام دهد، آیا جناب ملك راضی و خوشنود خواهد بود؟ از فتوحات و کشورگشائی او، یا خشمگین خواهد بود، نسبت بغصب خلافت نمودش، و بی آنکه از طرف ملك كوچك ترين اشاره ای هم شده باشد بجای ملك بنشیند و حکومت نماید؟.

ملك: بلکه بر او غضبناك و خشمگین هستم نسبت، بغصب خلافت نمودش، و فتوحاتش نمی تواند جبران، غصب خلافت را بنماید.

علوی: این چنین است عمر، غصب مقام خلافت را نمود و جای پیغمبر نشست بدون اذن و اجازه پیغمبر

سوم: اینکه فتوحات عمر اشتباه و خطا بود، و

ص: 109

بعکس اسلام نتیجه داد، زیرا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ به کسی:

حمله نفرمود، بلکه جنگهای آن حضرت دفاع بود، و:

بهمین جهت مردم متمایل باسلام شدند و اسلام آوردند و بطور فردی یا دسته جمعی باسلام گرویدند، زیرا دانستند که اسلام دین سلامت و احترام است، و حق هر کسی را بجای خود محفوظ و محترم می شمارد، ولی بر خلاف: عمر، که حمله کرد بشهرها، و مردم را باجبار و بزور شمشیر مسلمان ساخت، و بدین علت مردم روی خوشی با اسلام نداشتند، و می گفتند اسلام دین جبر و زور و شمشیر است نه دین عقل و منطق و نرمش و آرامش، و نتیجه این شد که دشمنان اسلام بسیار شدند و بر ضد اسلام گاهی قیام می نمودند، این بود فتوحات و کشورگشائی عمر و نتیجه زحمات و خدمات او برای اسلام؟!

و اگر غصب خلافت نمی کردند ابو بکر و عمر و عثمان از صاحب شرعی علی بن ابی طالب علیه الصلوة

ص: 110

و السّلام و از حَقّش منع نمی کردند و زمام کلّیه امور:

مسلمانان بدست آن حضرت بود بعد از پیغمبر، بطور حتم و یقین سیره پیغمبر رواج می گرفت، و در تمام شئون بمنهاج و راه و روش حضرتش عمل می شد؟ و می دانیم که سبب توجّه مردم بدین مقدّس اسلام می گردید و گروه گروه باسلام می گرویدند؟ و آن چنان اسلام پیشرفت می کرد که تمام سطح کره زمین را فرا می گرفت، و هیچ دینی غیر از دین مقدّس اسلام نبود؟؟؟.

و لکن: «ولا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»، چون سید علوی سخن را بدینجا رسانید نفسی عمیق توأم با آه و ناله ای که از میان دل پردرد و قلبی آکنده از غم و اندوه بود کشید، و دست بر پشت دست زد از تأسّف و تأثر و غصّه بر اسلام غریب که حکومتهای غاصب انجام داده اند با غصب خلافت نمودنشان از صاحب شرعی اصلی آن، علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: 111

ملك: نگاهی به عباسی کرد و گفت: در جواب:

آقای علوی چه می گوئی؟!

عباسی: بعرض رسانید که: من تاکنون همانند بیان آقای علوی را نشنیده بودم (و بحث نکرده بودم و به فکرم خطور ننموده بود که جوابی داشته باشم)

علوی: حال که شنیدید، و حق بر شما و سایرین از هر جهت آشکار شد به طوری که کوچک ترین ابهامی برای شما باقی نماند، پس گرایش بحق پیدا کنید و خلفای غاصب را رها سازید، و پیرو خلیفه بر حق شرعی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام شوید

سپس علوی فرمود: جدّای بسی تعجب است از شما اهل سنت که فراموش می کنید و رها می سازید اصل را و بفرع متوسل می شوید و پیروی می نمائید؟

عباسی: چگونه ما اصل را رها کرده و فرع را گرفته ایم

فتوحات علی ع

علوی: شما یادآوری می کنید، و تذکر می دهید و در کتابهای خود نقل می نمائید فتوحات عمر را؟ و لکن

ص: 112

بازگو نمی نمائید فتوحات علی بن ابی طالب علیه السّلام را

عباسی: فتوحات علی بن ابی طالب چیست؟ و در چه وقت بوده؟؟!

بدر، و خیبر، و حنین، و احد، برز الایمان

علوی: بیشتر فتوحات پیغمبر صلی الله علیه و آله بدست توانا و با قدرت علی بن ابی طالب علیه السّلام بدست آمده، مثل:

بدر، و خیبر، و حنین و احد، و خندق، و غیر اینها، که اگر این فتوحات که پی ریزی اسلام است نبود، عمری وجود نداشت که خلافت کند؟ و اسلام و ایمانی نبود، و دلیل گفتار من بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است، موقعی که علی علیه السّلام مقابل عمرو بن عبد ود آمد در جنگ خندق: برز الایمان کله إلى الشّرك کله، تمامی ایمان با تمامی شّرك روپرو شد، - إلهی إن شئت:

آن لا تعبد فلا تعبد؟ (1) خدایا اگر نمی خواهی که پرستش شوی چنان کن که پرستش نشوی، یعنی

ص: 113

اگر علی کشته شود، مشرکین جرأت پیدا خواهند کرد و مرا و کلیه مسلمانان را می کشند، و بالنتیجه اسلامی و ایمانی باقی نخواهد ماند؟.

ضربه علی... مدارک آن

و آن حضرت درباره جهاد علی علیه السلام می فرمود: ضربه علیّ يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين،⁽¹⁾ شمشیر زدن علی علیه السلام در روز خندق بر عمرو بن عبدود، أفضل و بهتر بود از عبادت جنّ و انس، بنابراین بجا و صحیح است که بگوئیم: إنّ الإسلام محمديّ الوجود علويّ البقاء، ایجاد و وجود اسلام بتوسط پیغمبر صلی الله علیه و آله است و بقایش بوسیله علیّ علیه السلام، و بدین جهت فضیلت خاص خداوند جلّ

ص: 114

1- - مواقف علامه ایچی ص: 617، نهاية العقول فخر رازی ص: 104، شرح المقاصد تفتازانی ج 2 ص: 230 نفحات اللاهوت ص: 91، ینایع المودة ص: 95 و 137، تاریخ آل محمد بهجت أفندی ص: 57، تاریخ بغداد ج 3 ص: 19، مستدرک حاکم ج 3 ص: 32،، تلخیص مستدرک ج 3 ص: 32، ارجح المطالب ص 481 مقتل خوارزمی ص: 45، احقاق الحق ج 3 ص: 228.

شأنه و علیّ علیه السّلام است در بقاء اسلام؟؟؟.

عباسی: فرض مستقیم بقول شما که عمر خطاکار بود و غصب خلافت را کرده و اینکه حقّ و حقیقت تغییر و تبدیل ساخته، نسبت بآبی بکر چه می گوئید؟ چرا او را به خلافت قبول ندارید شما شیعیان؟؟؟!

اعمال ابو بکر

علوی: برای چند جهت او را به خلافت قبول نداریم که دو جهت آن را بیان می کنم:

اول: جسارتی که به ساحت مقدّسه بی بی عالم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم کرد، با اینکه سیّدۀ - زنان عالم (از: آدم تا خاتم) است؟.

دوم: اینکه مجرم زانی، خالد بن ولید، را حد نزد

قضیه مالک و خالد

ملک: با تعجّب، پرسید: خالد مجرم و گناهکار است

علوی: بلی، مجرم و گناهکار است.

ملک: جرم و گناهِش چه بوده؟!

علوی: جرمش آنست که: ابو بکر او را بسوی صحابی

جلیل بزرگوار: مالک بن نویره، که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بشارت به بهشتش داده، فرستاد، و امر و دستورش داد که مالک و قبیلہ اش را بکشد، خالد با لشکرش بسوی مالک روانه گردید، مالک چون خالد را با لشکری دید، دستور داد به قومش که مسلح شوند

خالد پس از نزدیک شدن، متوسل به حیله شد و به دروغ قسم یاد کرد که: قصد سوء و بدی ندارد با آنها، بلکه شب را بعنوان مهمان در پیش مالک و قبیلہ او بسر می برد، و صبح می رود، چون بقصد جنگ با آنها نیامده.

مالک از گفته خالد اطمینان پیدا کرد، زیرا خالد را - مسلمان می دانست، و فکر می کرد که براستی سوگند بخدا یاد می کند، از این جهت خود و قبیلہ اش اسلحه را بر زمین، گذاشتند (و سرگرم پذیرائی آنها شدند)، تا اینکه وقت نماز فرا رسید، مالک با قبیلہ خود مشغول نماز شدند، در این هنگام خالد مکار حیله گر با لشکریانش

حمله کردند و مالک و قبیله اش را کشتند (وزنانشان را به اسیری گرفتند)، خالد روباه صفت همان شب بزور و تهدید با همسر مالک، چون زیبا بود، عمل نامشروع مرتکب شد، و (دامن پاک زن مؤمنه ای را آلوده ساخت و) شب را با عیش و عشرت بسر برد، و از اموال مالک و قبیله او غذاهای گرم و خوش طعم پختند و خوردند،

پس از بازگشت به مدینه، و مطلع شدن ابوبکر و عمر از رفتار ناشایست خالد با مالک و عمل نامشروع او، عمر خواست خالد را مورد بازخواست و تقاص قرار دهد و حدّ بر او جاری سازد، ابوبکر شدیداً مانع عمر شد و به سختی طرفداری از خالد نمود، و با این کمک و همراهی، خون تعدادی از مسلمانان را هدر داد، و حدّی از حدود الهی را متروک نمود (وقاتل و زناکاری را در پناه خود در حدّ نهایت حفظ و حراست کرد، این بود گناه خالد توسط ابوبکر؟).

ملک: با حالت نگرانی و بهت زده بوزیر گفت:

ص: 117

آنچه را که آقای علوی بیان کرد صحیح است؟ و أبو بکر و خالد چنین اعمال خلاف اسلام و انسانی مرتکب شدند

وزیر: بلی مرتکب شده اند، و مورّخین متذکرند(1)

ملك: اگر چنین است، پس چرا بعضی از - مسلمانان خالد را سیف الله (شمشیر خدا) نامیده اند

علوی: خالد شمشیر شیطانست (نه شمشیر خدا) و چون دشمنی داشت با علی بن ابی طالب علیه السلام، و در سوختن درب خانه حضرت فاطمه علیها السلام همراهی و همکاری داشت با عمر، از این جهت بعضی از اهل سنت (ندانسته و نفهمیده، و یا به واسطه عداوت با خاندان عصمت - علیهم السلام) او را: سیف الله، لقب دادند.

ملك: آیا واقعا اهل سنت دشمن علی بن ابی طالب هستند

علوی: اگر دشمن آن حضرت نبودند، پس چرا: 1.

ص: 118

1- - تاریخ ابو الفداء ج 1 ص: 158، تاریخ طبری ج 1 ص 241، تاریخ ابن اثیر ج 3 ص 149، تاریخ ابن عسا - کر ج 5 ص 105، تاریخ ابن کثیر ج 6 ص 321.

ستایش و مدح می کنند کسیرا که حقّ مسّلم آن حضرت را غصب کرده، و گرداگرد دشمنانش پروانه وار می گردند و منکر فضائل و مناقب حضرتش شدند، تا جایی رسید کینه و عداوت آنان که گفتند: إنّ أبا طالب مات كافراً، ابو طالب در حال کفر از دنیا رفت؟ با اینکه علی التحقیق و بطور حتم مؤمن بود ابو طالب، و او بود که یاری کرد اسلام را در آن موقعیت خطرناک و نگهداری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را خود بعهده گرفت، و برای پیشرفت مقاصد آن حضرت از هیچ سعی و کوششی دریغ نکرد و از پای ننشست؟.

ایمان ابو طالب

ملك: (با تعجب؟) پرسید: آیا ابو طالب واقعا اسلام آورد؟ (و جزء مسلمانان بود؟؟؟!).

علوی: ابو طالب کافر نبود تا اسلام بیاورد، - بلکه قبلا ایمان خود را ظاهر نساخت (در بین مردم تا بتواند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را کاملا حمایت و یاری نماید، و مخالفین به ملاحظه مقام او مزاحم

آن حضرت نشوند) ولی پس از مبعوث شدن رسول - خدا صلی الله علیه و آله اظهار اسلام نمود بدست آن حضرت، و سومین مسلمان بود، که اول: علی بن ابی طالب، دوم: خدیجه کبری، سوم: ابو طالب.

عقیده اهل سنت درباره ابو طالب

ملك: از وزیر پرسید که: آیا آنچه را آقای علوی گفت درباره ابو طالب صحیح است؟؟؟.

وزیر: بلی، مورّخین نقل کرده اند. (1)

ملك: (با يك دنيا تعجب و شگفتی) گفت: پس چرا مشهور است در میان اهل سنت که ابو طالب در حالت کفر از دنیا رفت؟؟؟! (2).

علوی: زیرا، ابو طالب پدر امیر المؤمنین علی علیه السلام است، و کینه نابجای اهل سنت با آن حضرت

ص: 120

-
- 1- - مستدرک حاکم ج 2 ص 623، شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 313، تاریخ ابن کثیر ج 3 ص 87، شرح بخاری عسقلانی ج 2 ص 227، سیره حلبی ج 1 ص 125، منیة الراغب طبعی از ج 3 ص 316 ابی الحدید.
- 2- . 29 کتاب درباره ایمان ابو طالب تألیف شده.

موجب شده که بگویند: أبو طالب در حال کفر از دنیا رفت، همچنان که کینه بی مورد أهل سنت سبب شد که دو فرزند آن حضرت، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که دو سیّد جوانان أهل بهشت هستند بقتل برسانند، تا جائی که أهل سنت و جماعتی که در کربلا آمده بودند برای کشتن حسین بن علیّ علیهما السلام می گفتند: با تو می جنگیم به واسطه بغض و دشمنی که با پدرت علیّ داریم، برای خاطر کشته شدن بزرگان ما در جنگ بدر و حنین بدست او.

ملك: (با التهاب عجیبی) پرسش نمود، از وزیر دانشمندش که: آیا کشتندگان حسین بن علی چنین گفته اند؟؟؟.

وزیر: بلی، مورّخین نقل کرده اند که چنین گفته اند

ملك: توجهی به عباسی کرد و گفت: چه می گوئی درباره قضیّه: خالد بن ولید؟؟؟.

عباسی: گفت: أبو بکر مصلحت چنان دیده که مانع حدّ خوردن خالد شود.

علوی: جدًّا تعجب است، حقًّا تعجّبت؟ سبحان الله، چه مصلحتی اقتضا داشت که خالد، يك نفر شخص نیکوکار جلیل القدر را بقتل برساند و با همسر او بلافاصله زنا کند، و بدون حدّ و عقوبت بماند، و در حمایت ابو بکر قرار گیرد؟ به نوعی که او را سرپرست و:

رئیس لشکر نماید، و درباره اش بگوید: سیف سلّه الله خالد شمشیريست که خداوند او را کشیده، آیا شمشیر خدا، کفار را می کشد، یا مؤمنین را می کشد؟ و آیا: شمشیر خدا: حفظ می نماید حیثیت و آبروی خانوادگی و ناموس مسلمان را، یا: عمل نامشروع انجام می دهد با ناموس مسلمانان؟!؟؟!

عباسی: معذرت می خواهم جناب آقای علوی، همه می دانیم که ابو بکر خطا و اشتباه بزرگی را مرتکب شد و لکن عمر جبران کرد اشتباه او را.

علوی: بلی، آقای عباسی، جبران اشتباه آنست که:

حدّ زنا بزند بخالد و سپس او را بکشد برای آنکه

مسلمانان با ایمان را کشته، و می دانیم که عمر چنین نکرد، پس عمر خطا کرد همانند ابو بکر که مرتکب خطا شد

اسائه ادب ابو بکر بحضرت زهراء ع

ملك: جناب آقای علوی، شما گفتید که ابو بکر اسائه ادب نمود به فاطمه زهراء دختر رسول خدا (ص)؟ چه اسائه و بی ادبی نموده به فاطمه؟؟؟.

علوی: ابو بکر بعد از اینکه با زور شمشیر و تهدید از مردم بیعت گرفت، عمر و قنغد و خالد بن ولید و ابو - عبیده جراح با چند نفر منافق دیگر را فرستاد بدرب خانه: علی و فاطمه علیهما السلام، و عمر دستور داد، هیزم آوردند و آتش زد درب خانه فاطمه را، خانه ای که چه بسیار می شد رسول خدا صلی الله علیه و آله درب آن می ایستاد و می فرمود: السّلام علیکم یا أهل بیت النبوة، سلام بر شما ای خاندان نبوت، و گاهی آن قدر می ایستاد تا اذن ورود داده می شد، يك چنین خانه ای را آتش به درش زد؟ و هنگامی که فاطمه پشت درب خانه آمد تا عمر و همراهانش را رد کند، عمر، فاطمه

ص: 123

را بین درب و دیوار چنان فشاری سخت داد که منجر بسقوط جنین شد، و میخ درب خانه به سینه مبارکه حضرتش فرورفت، و صدای ناله بی بی حضرت فاطمه بلند گشت و فرمود: اَبَتاه یا رسول الله انظر ما ذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن اَبی قحافة بابا، ای رسول خدا: بنگر که بر سر ما چه می آورد، عمر و ابو بکر؟

عمر دستور زدن داد مدارک آن

عمر نگاهی به اطرافیان خود کرد و گفت:

بزیند فاطمه را؟ همراهیانش با او هجوم آوردند و آن قدر با تازیانه زدند بحیبه رسول خدا صلوات الله علیهما که بدن مقدّسش توڑم کرد (و پهلوی مبارکش) شکست) و آن چنان شدت یافت که بی بی مرضیه گشت و در بستر بیماری افتاد و سخت علیله و محزون گردید، تا پس از اندک مدتی شهیده شد بدست عمر

عباسی: جدّا، عجب دروغ بزرگی؟.

علوی: آنچه را می گویم همه و همه راست و صحیح و با دلیل، به شهادت تاریخ.

ملك: (با يك چهره درهم شده توأم با شكفتی) از وزیر پرسید: آیا صحیح است آنچه را كه آقای علوی بیان داشت؟؟؟.

وزیر: بلی، من در تاریخ دیده ام آنچه را كه آقای علوی ذكر نمودند(1) و لكن ندیده ام در تاریخ كه عمر فاطمه را میانه در و دیوار فشار داده باشد؟؟؟.

ملك: نگاهی به آقای علوی نمود و گفت: از كجا این مطلب را گفتید؟ و چه مدرکی دارید بر صحت آن؟؟؟.

ص: 125

1- - اعلام النساء ج 3 ص 127، السقیفة ابو بكر جوهری الإمامة و السیاسة ابن قتیبه ج 1 ص 12، شرح ابن ابی الحدید ج 2 ص 19 و ج 3 ص 351، تاریخ بلاذری ج 2 تاریخ ابن جریر طبری ج 2 ص 443 * ج 3 ص 202، غرر ابن خزابه، الوافی بالوفیات صفدی ضمن حرف الف مروج الذهب ج 1 ص 414، روضه المناظر ابن شحنة حنفی، اثبات الوصیه مسعودی، تاریخ ابی الفداء ج 1 ص 156، عقد الفرید ج 3 ص 63، الملل و النحل ص 83 صحیح بخاری جزء 5 و 6، تاریخ یعقوبی ج 2 ص 105 الاموال قاسم بن سلام ص 131.

علت شهادت حضرت زهراء ع

علوی: از مورّخین مورد اعتماد، و برای روشن، شدن موضوع چه بسیار بجا است که شما آقای ملک از جناب وزیر سؤال نمائید: چه باعث شد که حضرت - فاطمه علیها السّلام در اُول جوانی (در سنّ 18 سالگی) از دنیا رحلت کرد؟ و همه می دانیم که هیچ مورّخی در تاریخ خود ننوشته است که آن حضرت تا زمان رحلت پدر بزرگوارش رسول خدا صلّی الله علیه و آله مریضه بوده، چگونه می توانید منکر این مطلب شوید؟ با اینکه (گفتیم قبلاً) عمر جمع نمود هیزمها را درب خانه اهل بیت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم درحالی که بسیار دیده بود، پیغمبر درب آن خانه می ایستاد و می گفت:

السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوة، سلام بر شما خاندان پیغمبر باد، آیا پیغمبر اسلام نفرموده المرء یحفظ فی ولده، احترام هر شخصی نگهداشته می شود باحترام نمودن به فرزندش، من از شما می پرسم آیا ابو بکر و عمر احترام پیغمبر را نگهداشتند در احترام

ص: 126

گزاردن بحضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السّلام؟؟؟.

ملك: اگر واقعا صحیح باشد این مطلب، گناهی که نمی توان گناهی بالاتر از آن تصوّر کرد مرتکب شده اند

ان الله يرضى لرضا فاطمه مدارك آن

علوی: به واسطه این گونه اعمال و رفتار وحشیانه غیر انسانی أبو بکر و عمر است که شیعیان از این دو نفر رو می گردانند.

و موضوع دیگری که شما را آگاه می کند از اعمال شنیعه عمر و أبو بکر اینست مورّخین نقل کرده اند که حضرت فاطمه مظلومه علیها السّلام رحلت فرمود درحالی که خشمناک از أبو بکر و عمر، و می دانیم ما و شما که در چندین مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: **إنّ الله يرضى لرضا فاطمة و يغضب لغضبها(1)**، خدا خوشنود است به

ص: 127

1- - مستدرک نیشابوری ج 3 ص 154، اسد الغابة ج 5 ص 522، ذخائر العقبی ص 39، تذکره ابن جوزی ص 175، و 320، کفایة الطالب گنجی ص 219 -باب 99، میزان الاعتدال، اصابه ابن حجر ج 4 ص 366 خصائص سیوطی ج 2 ص 265، اخبار الدول ص 87، کنز العمال ج 13 ص 96، ج 16 ص 280، کنوز الحقائق ص 32، تهذیب التهذیب ج 12 ص 441، اسعاف الراغبین ص 171، صواعق ابن حجر ص 105، ینایع المودة ص: 173 و 179 و 198، رشفه الصادی ص: 61، الشرف المؤبد نبهانی ص: 53، جواهر البحار ج 1 ص: 198، و 360، ارجح المطالب ص 245، الغدیر ج 3 ص: 159، مقتل خوارزمی ص: 52 تذکره ابن جوزی ص: 175، الإمامة و السياسة ابن قتیبه ج 1 ص: 14.

خوشنودی فاطمه، و خشمناکست بخشم فاطمه علیها السّلام و شما جناب ملک می دانید خطّ مسیر، و آخرین مکان کسی که مورد خشم و غضب خدا باشد کجا خواهد بود؟؟؟

ملک: از وزیر پرسید: این حدیث صحیح است؟ آیا واقعا فاطمه رحلت درحالی که نسبت بآبی بکر و عمر خشمگین و ناراضی بود؟؟؟؟.

ص: 128

عمر و ابو بکر نباید نماز بخوانند

علوی: برای تأیید گفتارم و اطلاع بیشتر جناب ملک از موضوع، باید بگویم که: حضرت فاطمه علیها السلام سفارش و وصیت کرد بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، نباید ابو بکر و عمر و افرادی که بوجود مقدّسه او ظلم و اذیت کرده اند و سبب شهیده شدنش گردیده و فرزنداناش را یتیم نموده اند، از رحلتش با خبر سازد، و به تشییع جنازه وی حاضر شوند و نماز بخوانند،

ص: 129

1- صحیح بخاری کتاب الخمس ج 4 ص: 96، و باب غزوة خیبر ج 5 ص: 177، و کتاب الفرائض، صحیح مسلم، صحیح ترمذی ج 1 باب ما جاء من تركه رسول الله، الإمامة و السياسة ص: 14، مستدرک الصحیحین ج 3 ص 153، كنز العمال ج 6 ص: 219 كفاية الطالب گنجی باب 99، اصابه عسقلانی ج 4 ص 375، معجم طبرانی، فضائل الصحابة ابو نعیم اصفهانی، تاریخ ابن عساکر، تذکره ابن جوزی ص 319، ذخائر محب الدین طبری ص: 39، صواعق ابن حجر ص: 105، اسعاف الراغبین صبان ص 171

و قبرش باید مخفی و پنهان باشد که هیچ کس از آنها و مخالفین دیگر از مکانش با اطلاع نشوند.

علی علیه السلام وصیت فاطمه علیها السلام را عملی فرمود و شبانه او را به خاک سپرد.

ملك: جذا این قضیه ایست بسیار عجیب، و واقعه ای است بس اندوهناك، آیا فاطمه آن چنان مظلومه شده که وصیت نموده با چنین وضعی علی او را به خاک بسپارد؟ و علی هم طبق سفارش او عمل نماید؟؟

وزیر: بلی، مورّخین در کتابهای خود نوشته اند(1)

قضیه فدك

علوی: ابوبکر و عمر تنها به این که گفتم اکتفا نکرده، بلکه ظلم و اذیت و آزار دیگر هم رسانده اند.

عباسی: دیگر چه نوع ظلم و اذیت رسانیده اند؟؟؟!

علوی: ابوبکر و عمر (فدك) ملك خاصّ حضرت

ص: 130

1- - مودة القربی (سید علی همدانی) ص 131، - تاریخ دمشق ابن عساکر، صواعق ابن حجر ص 105، اسعاف الراغبین ص 171،
الغدیر ج 3 ص 159، - مستدرک حاکم ج 3 ص 162.

فاطمه علیها السّلام را بزور و بغصب گرفته اند.

عباسی: چه دلیل در دست دارید که غصب فدک نمودند

علوی: اهل تاریخ نوشته اند که فدک سرزمین حاصلخیزی است بین مکه و خیبر، رسول خدا صلّی الله علیه و آله به فاطمه علیها السّلام بخشید، و در دست آن حضرت بود تا اینکه پیغمبر رحلت فرمود، أبو بکر و عمر عامل بی بی را بجبر و زور و تهدید با شمشیر از فدک بیرون نمودند، و بی بی شکایت کرد، لکن أبو بکر و عمر به سخنش گوش ندادند، بلکه بر علیه او قیام کردند و از حقّ خاصّه اش منعش نمودند، و بهمین جهت تا پایان عمر با آنان تکلم نفرمود، و در حالی که از این دو نفر خشمگین و ناراضی بود، از دنیا رفت.

عباسی: لکن عمر بن عبد العزیز در زمان خلافت خود، فدک را برگردانید باولاد فاطمه (و لذا حقّ به حقدار رسیده و دیگر جای ایراد و اشکال نیست)

علوی: چه فائده دارد این مرجوعی؟ اگر شخصی

ص: 131

خانه شما را غصب کند و بزور و ظلم بگیرد و پس از فوت:

شما دیگری بازستاند، و به فرزندان و یا فرزندان فرزند شما بدهد، آیا جبران می شود و گناه غاصب و ظالم اولی بخشوده و پاك می گردد؟؟؟.

ملك: لب به سخن گشود و گفت: از بیانات شما دو نفر، آقای علوی و آقای عباسی معلوم شد که همگی قبول دارید أبو بكر و عمر فدك را غصب کرده اند.

عباسی: بلی، در تاریخ چنین ثبت شده.

ملك: پس چرا چنین عمل خلافی را مرتکب شدند

علوی: زیرا می خواستند خلافت را غصب کنند، و می دانستند که اگر فدك در دست فاطمه باشد به واسطه مال الاجاره آن که در بین مردم بی بضاعت تقسیم می شد، توجه همه مردم بطرف علی علیه السلام می گردید، و از اطراف أبو بكر و عمر پراکنده می شدند، و این موضوعی بود که أبو بكر و عمر خوش نداشتند؟؟؟.

خلفاء پیغمبر دوازده نفر بودند

ملك: اگر این گفتار صحیح باشد، جدًا عجیب

ص: 132

است طرز فکر و عمل این خلفاء، بنابراین در صورتی که خلافت این سه نفر (أبو بکر، عمر، و عثمان) - باطل باشد، پس خلیفه بر حق رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه کسی خواهد بود؟؟؟.

علوی: بدون تردید پیغمبر صلی الله علیه و آله بأمر خدای تعالی معین فرموده، همچنان که در کتابهای تاریخ و احادیث نقل و ثبت و ضبط شده، که آن حضرت فرموده: «الخلفاء بعدی اثنا عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل و کلهم من قریش»، جانشینان من دوازده نفرند طبق عدد نقباء و برگزیدگان بنی - اسرائیل، و تمامی ایشان از قریشند.

ملك: خطاب بوزیر کرد و گفت: صحیحست این مطلب

وزیر: بلی، بیان فرموده، و تعیین کرده؟؟؟.

ملك: چه کسانی هستند و اسم آنان چیست؟؟؟

عباسی: در جواب گفت: چهار نفر ایشان معروف می باشند و شهرت کامل دارند، و عبارتند از: أبو بکر،

ص: 133

عمر، عثمان، و علی،

ملك: این چهار نفر، بقیه دوازده نفر کیانند؟؟

عباسی: در بقیه اختلافست بین علمای اهل سنت

ملك: اسم همه آنها را با اختلافی که هست بگوئید

عباسی: از جواب فرو ماند و ساکت شد.

اسامی ائمه ع مدارك آن

علوی: جناب ملك توجه بفرمائید، من اسامی ایشان را طبق روایاتی که در کتابهای اهل سنت نقل شده بیان می نمایم: علی، حسن، حسین، علی محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن، و: مهدی (م، ح، م، د) علیهم السلام (1)

ص: 134

1- مناقب خوارزمی، مناقب ابن مغزلی، تفسیر ثعلبی مطالب السئول محمد بن طلحه، اربعین ابو الفواری، مقتل الحسین، شرح ابن ابی الحدید، مودة القربی میر سید علی همدانی، منهاج الفاضلین ص 239، درر السمطین، فصول المهمة مالکی، ینایع المودة باب: 76 و 77، صحیح بخاری ج 4 ص 44 از سه طریق، در صحیح مسلم ج 2 ص 79 از نه طریق، سنن ابی داود: از سه طریق، سنن ترمذی از یک طریق، جمع بین الصحیحین حمیدی از شش طریق، تاریخ الخلفاء سیوطی، مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 398 و 406، و ج 2 ص 29، و ج 5 ص 89 و ج 9 ص 398 کنز العمال ج 6 ص 160، صواعق ابن حجر ص 12.

عباسی: (برای مغالطه و تغییر مسیر مطلب مورد بحث) گفت: ملك توجه داشته باشند که طایفه شیعه معتقدند که: مهدی (امام دوازدهم) از سنه: 255 قمری تا این زمان زنده است، و عقل نمی تواند باور کند که يك انسانی این قدر عمر کند، و می گویند که در آخر الزمان آشکار می گردد و زمین را پر از عدل و داد نماید بعد از آنی که سراسر جهان را ظلم و ستم فرا گرفته باشد

ملك: نظری به آقای علوی کرد و گفت: آیا واقعا شما شیعیان چنین عقیده ای دارید؟ و چنین چیزی هست

علوی: بلی، جناب ملك، صحیح است، ما شیعیان چنین معتقدیم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده، طبق روایاتی که روات شیعه و أهل سنت نقل کرده اند.2.

ص: 135

ملك: چگونه امکان دارد که يك انسان این قدر - طول عمر داشته باشد؟؟؟.

علوی: هنوز بیش از هزار سال از عمر شریف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه نگذشته (1)، و خدای تبارک و تعالی در قرآن مجید نسبت بعمر حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام می فرماید:

* (فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا) * در میان مردم آن زمان نهصد و پنجاه سال زندگی کرد.

آیا: خدای قادر ذو الجلال عاجز شده که انسانی را:

بیشتر یا کمتر از عمر حضرت نوح (ع) زنده نگاه دارد؟..

مگر مرگ و زندگی بدست خدا نیست؟ مگر نمی دانیم که

ص: 136

1- - تا امروز یکشنبه 13 شهر شعبان المعظم 1402 هجری قمری مطابق 1361/3/16 شمسی و هنگام تنظیم این ترجمه است: 1147 سال از عمر شریف، آن حضرت می گذرد، و باید دانست که طول عمر اشکالی ندارد، زیرا: مردن علت و دلیل می خواهد نه زنده - بودن، و علاوه آن حضرت عالم بمنافع و زیانست؟؟؟؟؟

او قادر مطلق است؟ و تمام اراده و امور در قبضه قدرت او است؟

پیغمبر بشارت از امام زمان داده

و علاوه: رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را بیان فرموده است، و آن حضرت بدون تردید راستگو است، و سخنی بر خلاف حق و - حقیقت نفرموده؟؟؟.

ملك: در حالی که خطاب بوزیر می کرد، گفت: آیا صحیح است؟ واقعا رسول خدا صلی الله علیه و سلم بشارت و خبر داده از مهدی؟ و آنچه را آقای علوی بیان نمود صحّت و حقیقت دارد؟؟؟.

وزیر: بلی، (واقعی است انکارناپذیر).

آیا حفظ عقیده مردم مقدم است؟

ملك: جناب آقای عباسی (شما که یکی از علمای بزرگ و محلّ وثوق و مورد اعتماد و اطمینان همگی هستید و مقام مرجعیّت دارید؟) چرا حقایقی که در کتابهای ما اهل سنت نوشته (و راویان متعدّد روایت را نقل کرده اند) نقل نمی نمائید؟ (چرا واقع را بیان نمی کنید؟ چرا: حق را پشت پرده و دور از:

ص: 137

چشم و گوش و عقل و هوش اهل سنت نگاه داشته اید)

عباسی: بجهت ترس از تزلزل عقیده عوام و تمایل آنها به عقیده شیعه.

علوی: جناب آقای عباسی، طبق گفتارتان به وضعیّت و بحال شما شامل می شود گفتار خداوند که می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ - مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ».

(آن گروه که آیات واضحه ای که برای هدایت بندگان فرستادیم پنهان داشتند، آنها را خدا و تمام جنّ و انس و ملک لعن می کنند - 159،
سوره بقره).

بنابراین مورد لعن خدا هستید، چون کتمان می کنید.

جناب ملک از آقای عباسی سؤال فرمایند: آیا بر دانشمند مذهبی واجب است حفظ آیات قرآن و اخبار و اقوال رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ یا واجب است حفظ عقیده عوام منحرف و بی خبر از دین

ص: 138

عباسی: من مجبورم که عقیده عوام را حفظ نمایم تا اینکه تمایل به شیعه پیدا نکنند، زیرا شیعه اهل بدعت می باشند.

نماز تراویح و بدعت‌های عمر

علوی: در کتب معتبره ما و شما ثبت و ضبط شده که رهبر شما عمر بن الخطاب اولین کسی است که بدعت، در اسلام بوجود آورد، و خود تصریح کرده به این مطلب (در قضیه نماز تراویح) که گفته: نعمت البدعة هذه، نیکو بدعتی است این موضوع، که دستور داد نمازهای مستحبی را به جماعت بخوانند (در سال 14 هجری) با اینکه بیقین می دانست، خدا و رسولش نماز مستحبی را به جماعت خواندن حرام نموده اند، و همه می دانیم که این عمل و دستور عمر مخالف دستور خدا و پیغمبر (ص) است (1).

الصلاة خیر من النوم

و از جمله بدعت‌های عمر: اسقاط جمله: حی علی

ص: 139

1- صحیح البخاری باب صلاة التراويح، صواعق ابن حجر، ارشاد الساری در شرح صحیح بخاری ج 5 ص 4

خیر العمل، است از اذان و قرار دادن جمله:

الصلاة خیر من النوم، بجای آن(1).

و از جمله بدعت‌های دیگرش: حذف سهمیه مؤلفه القلوب بر خلاف امر: خدا و رسولش.

و از جمله بدعت‌های او: نهی از: حج تمتع است.

و از جمله بدعت‌های او: نهی از متعه: زنان، است

و دیگر اینکه مانع اجرای حدّ شد بر مجرم زانی قاتل، خالد بن ولید، بر خلاف امر و خواسته خدا و رسولش، که خواستار اجرای حدّ شده اند بر زناکار و قاتل.

و از این قبیل بدعتها بسیار دارد پیشوای شما عمر، که پیرو او امر و نواهی او هستید، با این؟.

ص: 140

1- - شرح تجرید قوشچی، و مالک در موطأ گوید: مؤذن هنگام صبح آمد عمر را بمسجد ببرد برای نماز صبح، مشاهده کرد که عمر خوابست، لذا با صدای بلند گفت: الصلاة خیر من النوم، عمر بیدار شد و شنید این جمله را از او، و دستورش داد همان دم که در اذان صبح (بجای: حی علی خیر العمل) بگوید؟.

بیان که عنوان شد، شما اهل بدعت هستید یا شیعیان؟

ملك: (که گوئی مطالب تازه ای به گوشش میر سید با تعجب و تحیر) گفت: آنچه آقای علوی گفتند صحیح است؟ عمر این بدعتها را داخل در دین و احکام آن نموده؟

وزیر: بلی، جمعی از علماء در کتابهای خود نوشته اند

ملك: (با حالتی توأم با تعجب) گفت چگونه ما اهل سنت پیروی کسی را می نمائیم که بدعت در دین مقدس اسلام بوجود آورده؟؟؟.

علوی: بهمین جهت و علت ما شیعیان می گوئیم: پیروی عمر و همانند او حرام است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار، هر بدعتی گمراهی است، و هر گمراهی:

در آتش است، پس هر که پیروی از عمر نماید، در بدعتها و دستورهای خلاف اسلام او پیروی نموده، و قطعا در آتش (جهنم) خواهد بود؟.

ص: 141

عباسی: این چه سخنی است که شما می گوئید؟ ائمه مذاهب ما (أبو حنیفه، أحمد بن حنبل، مالک بن انس، شافعی) اقرار کرده اند به صحّت عمل عمر؟؟؟

علوی: جناب ملك توجه داشته باشند که این هم بدعت دیگری است؟.

ملك: چگونه بدعت دیگری است؟؟؟.

علوی: زیرا: رؤسای مذاهب چهارگانه شما اهل سنت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبودند، بلکه پس از: صد و چند سال بعد از رحلت آن حضرت بدنیا آمده اند، آیا مسلمانانی که در زمان پیغمبر و زمان پیشوایان شما اهل سنت بوده اند باطل و در گمراهی بوده اند؟

و علاوه: چه باعث شده که فقط باید پیرو این چهار مذهب باشند مردم مسلمان، و نباید: پیرو سایر فقها بود، و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرموده که پیرو این چهار مذهب باشیم؟؟؟.

ص: 142

ملك: چه جواب می دهی آقای عباسی؟؟؟.

عباسی: این چهار نفر أعلم از سایر فقها بودند

ملك: آیا علم علماء خشك شد بعد از این - چهار نفر؟؟؟.

عباسی: شیعیان هم متابعت می کنند در مذهب از:

جعفر صادق.

مذهب جعفری

علوی: ما شیعیان که متابعت می کنیم در مذهب از:

امام جعفر صادق علیه السلام برای آنست که مذهب آن حضرت مذهب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و علت دیگر اینکه آن حضرت از خانواده ایست که خداوند در حق ایشان فرموده: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، خدا چنین خواسته که ببرد هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوت، و او هر عیب پاک و منزّه گرداند -.

و ناگفته نماند که ما شیعیان پیروی از دوازده امام (علیهم السلام) خود می نمائیم، و لکن به واسطه

ص: 143

آنکه امام صادق علیه السلام توانستند علم را منتشر سازند، و جلسه تفسیر قرآن، و بیان احادیث - تشکیل دهند، بسبب موقعیتی که برای آن حضرت پیش آمد بجهت درگیری بین امویها و عباسیها، و چهار هزار شاگرد در مجلس درس آن حضرت شرکت می نمودند، و آن حضرت احکام اسلام را بحدّ اعلا ترویج فرمود، به طوری که جبران تمام خرابکاریهای اموی در اسلام شد بهمین جهت شیعه را: جعفری، نامیدند، و مذهب او را: مذهب جعفری، نام نهادند.

ملك: چه جواب می دهی آقای عباسی؟

تقلید کورکورانه

عباسی: تقلید و پیروی از ائمّه چهار مذهب (حنفی حنبلی، مالکی، شافعی) راه و روشی است که ما اهل سنت در پیش گرفته ایم؟.

علوی: این چنین نیست که گفتید؟ بلکه بعضی از امراء و رؤساء و زمامداران شما، مجبور نمودند شما را و به این راه و روش واداشتند؟ و شما کورکورانه و چشم

ص: 144

بسته و گوش بسته پیروی کردید؟! و لذا: دلیل و برهانی برای حَقَّانیت مذهب خود ندارید؟؟؟

عباسی: چون جوابی نداشت، ساکت ماند.

من مات و لم يعرف امام زمانه

علوی: جناب ملك بدانند که: من شهادت می دهم که این آقای عباسی از اهل جهنم است اگر با این عقیده ای که دارد از دنیا برود.

ملك: جناب آقای علوی شما از کجا می دانید و یقین دارید که ایشان اهل جهنم هستند؟؟؟.

علوی: از آنجائی که روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرموده: من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة، هر که بمیرد و نشناخته باشد امام زمان خود را، مرده است - مردن مردم زمان جاهلیت، استدعا دارم از ملك که از آقای عباسی پرسند: امام زمان ایشان کیست

عباسی: این حدیث جعل است و از پیغمبر نرسیده

ملك: بوزیر گفت: آیا رسیده است این حدیث،

ص: 145

از رسول الله (ص)؟؟؟.

وزیر: بلی، از آن حضرت نقل گردیده(1)

ملك: سخت خشمناك شد و آثار غضب در چهره اش، كاملا نمایان گردید و توجه به عباسی كرد و بالحنی خشن گفت: گمان می كردم آقای عباسی كه تو موثق و مورد اعتبار و اعتماد و راستگو هستی، ولی الآن:

بر ما روشن شد از هر جهت كه دروغگو هستی؟

عباسی: (متوسل به حيله شد و) گفت: من امام زمان خود را می شناسم.

علوی: پرسید: امام زمان شما کیست؟؟؟.

عباسی: امام زمان من جناب ملك هستند.

علوی: جناب ملك توجه به دروغ گوئی آقای عباسی دارند،7

ص: 146

1- - شرح ابن أبي الحديد ج 3 ص 262، رياض الصالحين نووی، ص 164، جمع بين الصحيحين حمیدی، شرح عقاید نسفی تفتازانی، ینابیع المودة، ص 117،

و مشاهده می نمایند که چگونه تملق می گوید و چاپلوسی می نماید؟ (و برای انحراف مطلب چنین سخنی می گوید)

ملك: بلی، می دانم دروغ می گوید، و من خودم را بخوبی می شناسم که لیاقت مقام امام زمانی مردم را ندارم، زیرا: عالم نیستم، چیزی نمی دانم، و بیشتر اوقات عمرم صرف شکار و رسیدگی بامور اداری، و گاه:

صرف کارهای بیهوده می شود (و این خلاف مقام امامست) جناب آقای علوی امام زمان شما کیست؟؟؟؟؟؟

علوی: امام زمان در نظر و عقیده من حضرت - مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که قبلا مختصری درباره آن حضرت سخن گفته شد از حضرت:

رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس آن حضرت را بشناسد و معتقد باشد و بمیرد، علی التحقیق مسلمان و مؤمن مرده، و أهل بهشت است، و هر که آن حضرت را نشناسد، و معتقد به امامت و غیبت وجود مقدسش نباشد و بمیرد، بطور مسلم در جهنم است

ص: 147

ملک‌شاه اظهار تشیع می نماید

چون سخن را آقای علوی بدینجا رسانید چهره

ص: 148

1- - عقیده بوجود مقدس حضرت مهدی (عج) اختصاص به شیعه ندارد، بلکه در کتب فریقین کاملاً مضبوط است و بسیاری از افاضل علمای اهل تسنن معترفند، از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده باب سوم، و باب 76، و باب 77، و از باب 71 تا 86 را - اختصاص داده بحالات حضرت مهدی، و سمهودی شافعی در جواهر العقدين، ابن حجر مکی در صواعق محرقه ص 124، طبرانی در اوسط، احمد بن حنبل در مسند، ابو داود در سنن، ابن ماجه در سنن، ابن طلحه در مطالب السؤل، حموینی در فرائد السمطين نسائی در سنن، نور الدین جامی در شواهد النبوة، بلاذری در مسلسلات، محمد بن یوسف گنجی شافعی در البيان فی اخبار صاحب الزمان، ابن صباغ مالکی، در فصول المهمة، میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی، و صلاح الدین صفدی در شرح الدائرہ جمال الدین شیرازی در روضه الاحباب، بیهقی در - صحیح، محی الدین عربی در فتوحات، ابن جوزی در تذکره، شیخ عبد الرحمن بسطامی در دره المعارف، شیخ محمد صبان مصری در اسعاف الراغبین، خوارزمی در مناقب، شعرانی در یواقیت، شیخ علی متقی در - مرقاه، ابن مغازلی شافعی در مناقب، ابن ابی الحدید در ج 1 ص 93 شرح نهج البلاغه، ابو نعیم در حلیه الاولیاء، سیره حلبی ج 1 ص 20 و 72 و 207، نور - الابصار شبلنجی ص 149 و 150 و 151، حمزوی در مشارق الانوار ص 104، سویدی در سبائك الذهب، ص 76، حق الیقین شبر ص 222.

ملکشاه شکفته شد، و آثار خورسندگی در وجناتش نمایان گشت، و بتمام حضار نظری افکند و گفت:

همه بدانید و آگاه باشید، در این مدّت سه روز متوالی (که از مبانی علمیّه و مبادی عالیّه استفاده نمودم، و دلائل طرفین را استماع نمودم، و مطالب نشنیده شنیدم، و حقّ مستبصر و بینا شدم و) - اطمینان خاطر پیدا کردم بحدّ یقین، و دانستم که طریقه شیعه (امامیه) مذهب بر حقّ است؟ و حقّ با آنها است در هرچه می گویند، و به آن معتقد2.

ص: 149

می باشند، و مذهب اهل سنت باطل، و عقیده، آنان بر خلاف و منحرف از حقیقت است؟ و من به هیچ عنوان متعصب نیستم، و در هرکجا و هر طرف حق را ببینم، به آن اعتراف می نمایم، و چون خوش ندارم جزو اهل باطل باشم در دنیا، و اهل آتش در آخرت،

بهمین جهت در این مجلس بزرگ و با عظمت:

در حضور همه شما اظهار تشیع می نمایم و از همین الان ب مذهب شیعه گرایش پیدا کردم، و مذهب غیر شیعه را باطل می دانم، و هر که دوست می دارد با من باشد، ب مذهب شیعه درآید برای خوشنودی خداوند، و خود را از تاریکی جهل و باطل نجات دهد، و وجود خویش را بسوی نور و حق و حقیقت سوق دهد

گفتار نظام الملك درباره تشیع

وزیر: گفت: من کاملا و بطور تحقیق و یقین می دانستم که مذهب شیعه بر حق است، نه آنکه امروز

ص: 150

و در این جلسات فهمیده باشم و حقیقت برایم کشف شده باشد، بلکه از زمانی که شروع بدرس و تدریس نمودم تشخیص دادم، (و به واسطه تقیه نمی توانستم بگویم و اظهار کنم) و لذا: امروز شیعه بودن خود را در این محضر اعلان و اعلام می نمایم بطور رسمی.

و بهمین مناسبت بعضی از علمای غیر متعصب و وزراء و سران لشکری و کشوری و منشیان و نویسندگان حاضر در مجلس که هفتاد نفر بودند، بمذهب شیعه درآمدند.

بعضی از علما و سران لشکری و کشوری و منشیان اهل تسنن شیعه می شوند

و پس از اندک زمانی خبر شیعه شدن: ملکشاه و نظام الملک، و وزراء، و سران لشکری، و کشوری، و منشیان، و نویسندگان، رسمی و غیر رسمی بتمام، شهرها و شهرستانها و قراء و قصبات رسید، و به این جهت عدّه بسیاری از مردم بمذهب شیعه درآمدند.

و امر فرمود نظام الملک که پدر همسر من می باشند، تمام اساتید مدرسه نظامیه بغداد احکام

تصمیم بر شهادت ملک‌شاه و خواجه نظام‌الملک

و با يك دنيا تأثر و تأسف، بعضی از علمای اهل سنت اصرار داشتند بر باقی ماندن بر گمراهی و مذهب باطل خود، زیرا: فکر و قلبی داشتند بمصداق آیه شریفه وافی هدایه: «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» دل‌هایشان چون سنگ یا سخت تر از آن (بقره)

و مخفیانه جلسه تشکیل می دادند بر ضد ملک‌شاه و خواجه نظام‌الملک، تا جایی که تصمیم کشتن این دو نفر را گرفتند، و در: روز 12 ماه رمضان سال 485 هجری قمری غفلتا خواجه را شهید نمودند، و بعد از هجده روز ملک‌شاه را به شهادت رسانیدند «(فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)»

آری: همانند بسیاری از علمای شیعه و بزرگان شیعه که به درجه رفیعۀ شهادت رسیدند، در راه خدا و راه حق و حقیقت و ایمان، خواجه نظام‌الملک و ملک‌شاه به این مقام عالی ارجمند نائل گشتند،

حقًا: گوارا باد بر آنها و برای هر کسی که در راه خدا شهید شدند؟.

کفتار: مقاتل بن عطیه

و من (مقاتل بن عطیه، داماد خواجه) جزو حاضرین در جلسه بودم، و آنچه گفته می شد می نوشتم تا اینکه مختصر آن را انتخاب نمودم و بصورت این کتاب تقدیم علما و أهل ایمان غیر عالم و جستجوکنندگان راه حق و حقیقت نمودم.

و الحمد لله وحده، و الصلاة على محمد و آله الاطياب و أصحابه الأنجاء، بغداد، مدرسه نظامیه.

مقاتل بن عطیه ** پایان و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين مسترحمی

ص: 153

از جمله اشعار زمخشري (ج 4، ص: 310 كشاف)

اذا سألوا عن مذهبي لم أبح به و أكتمه، كتمانہ لی أسلم

فان حنفيًا قلت قالوا بانني أبيع الطلا و هو الشراب المحرم

و ان مالكيًا قلت قالوا بانني أبيع لهم اكل الكلاب و هم هم

و ان شافعيًا قلت قالوا بانني أبيع نكاح البنت و البنت تحرم

و ان حنبليًا قلت قالوا بانني ثقيل حلولي بغيض مجسم

و ان قلت من اهل الحديث و حزبه يقولون تيس ليس يدري و يفهم

تعجبت من هذا الزمان و اهله فما احد من ألسن الناس يسلم

و آخرني دهري و قدم معشرا على أنهم لا يعلمون و أعلم

و مذ أفلح الجهال ايقنت انني أنا الميم و الأيأم أفلح اعلم

ص: 154

اگر از من سؤال نمایند از مذهبم فاش نمی‌کنم تا سالم بمانم، زیرا اگر بگویم حنفی مذهب هستم می‌گویند شراب حرام را حلال می‌دانی، و اگر بگویم: مالکی مذهب هستم می‌گویند: خوردن گوشت سگ را مباح می‌دانی، و اگر بگویم: شافعی مذهب هستم می‌گویند: نکاح دختر را که حرام است مباح می‌دانی، و اگر بگویم: حنبلی مذهب هستم می‌گویند: حلولی مذهب و مجسمه هستی، و اگر بگویم: اهل حدیث هستم می‌گویند: گوساله است و نمی‌فهمد، و فوق العاده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) کسی از زبان مردم - سالم نمی‌ماند، چکنم که روزگار مرا بعقب برده و گروهی نفهم را به روی کار آورده، همین که متوجه شدم جهال روی کار آمده اند بییقین دانستم که مانند شمع باید بسوزم و مردم از روشنائی من استفاده کنند، و روزگار هر ناکسی را که بخواهد روی کار بیاورد؟.

ص: 155

- مقدمه مترجم 2
- خواجه نظام الملك 4
- ملكشاه سلجوقى 10
- مقدمه مؤلف 12
- ورود عالم شيعه 13
- آيا شيعه كافر است؟ 14
- سؤال ملك از خواجه 15
- قضيه شيعه و سنى 16
- بايد جلسه تشكيل شود 18
- شرائط جلسه و افتتاح آن: 21
- عالم بزرگ شيعه و أهل سنت و (معنى شيعه) 22
- آيا شيعه صحابه را كافر مى داند؟ 24
- سبّ و لعن صحابه 25
- سب و شتم صحابه موجب كفر نيست 26
- (صحابه به يكديگر دشنام هاى ركيك مى دادند 27
- لعن رسول خدا (ص) بر متخلفين لشكر اسامه 28
- پس چرا معاويه كافر نيست؟ 29
- قرآن در زمان پيغمبر جمع شد 30
- عقيده شيعه درباره قرآن 31
- تعيين خلافت خلفاء 32

گفتار ابو بکر و عمر 33

خلیفه پیغمبر (ص) فقط علی (ع) است 35

(حدیث: من كنت مولاه... و اسامی کتب اهل سنت در نقل حدیث 36

عمر بیعت کرد با علی (ع) 38

عقیده بتحریف قرآن 39

آیات: غرائق، 41

اهل سنت می گویند: خدا جسم است 42

ابو هریره کذاب و جاعل حدیث 43

قرآن محکم و متشابه دارد 45

عقیده بظاهر قرآن 47

جبر در اعمال 49

پیغمبر در نبوت خود شك داشت؟ 52

پیغمبر عایشه را بدوش خود گرفت 53

معنی: «(عبس و تولى)» 56

گفتگو با دانشمند مسیحی، در معنی: آیه 57

ایمان سه خلیفه 59

ابو بکر از اسامه تخلف کرد 62

شك عمر در نبوت پیغمبر 63

ص: 157

ازدواج عثمان با رقیه و ام کلثوم 68

عایشه دشمن سرسخت عثمان بود، و رفتار او با صحابه 69

ابو ذر غفاری 70

اموال عثمان 72

شوری برای خلافت عثمان 73

عشره مبشره 75

گفتار پیغمبر (ص) درباره علی (ع) و مدارك آن از کتابهای اهل سنت 76

طلحه و زبیر 79

آیا صحابه عادل بودند؟ 83

خلافت خلفاء 84

اشتباه در تعیین خلیفه 85

خلافت علی (ع) 87

موارد تقدم علی (ع) 90

(مدارك احادیث) 91

ابو بکر گفت: ان لی شیطانا یعتبرینی 94

عمر رد قول پیغمبر کرد 96

متعّه، و عمره و حج تمتع (مدارك متعه) 97

عمر با تحریم متعه ترویج زنا نمود (مدارك آن) 98

- 101 متعه در زمان رسول خدا (ص)
- 102 حلال محمد حلال الی... 102
- 104 زنان فقیر جوان و بیوه 104
- 106 عمر گفت: متعتان کانتا... 106
- 107 گفتار شیخ حسن قاسمی 107
- 108 فتوحات عمر 108
- 112 فتوحات علی (ع) 112
- 113 بدر، و خیبر، و حنین، و احد، برز الایمان 113
- 114 ضربه علی... (مدارك آن) 114
- 115 اعمال ابو بکر 115
- 116 قضیه مالک و خالد 116
- 119 ایمان ابو طالب 119
- 120 عقیده اهل سنت درباره ابو طالب 120
- 122 اشتباه ابو بکر 122
- 123 اسائه ادب ابو بکر بحضرت زهراء (ع) 123
- 124 عمر دستور زدن داد (مدارك آن) 124
- 126 علت شهادت حضرت زهراء (ع) 126
- 127 ان الله یرضی لرضا فاطمه (مدارك آن) 127
- ص: 159

عمر و ابو بکر نباید نماز بخوانند 129

قضیه فدک 131

خلفاء پیغمبر دوازده نفر بودند 133

اسامی ائمه (ع) (مدارک آن) 134

عمر امام زمان (عج) 136

پیغمبر بشارت از امام زمان داده 137

آیا حفظ عقیده مردم مقدم است؟ 138

نماز تراویح و بدعتهای عمر 139

الصلاة خیر من النوم 140

رؤسای مذاهب اهل سنت 142

مذهب جعفری 143

تقلید کورکورانه 144

من مات و لم يعرف امام زمانه 145

عقیده بوجود امام زمان و مدارک از کتب اهل سنت 148

ملکشاه اظهار تشیع می نماید 149

گفتار نظام الملك درباره تشیع 150

بعضی از علما و سران لشکری و کشوری و منشیان 151

اهل تسنن شیعه می شوند

تصمیم بر شهادت ملکشاه و خواجه نظام الملك 152

گفتار: مقاتل بن عطیه 153

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

